

پسران آسمان







پیمان آسمان

اهدای معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی اوقاف
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف
قطع: پالتویی

نوبت چاپ: بهار ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰,۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه،
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی،
مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف
و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵۳۸۱۸۷۱۶۹

غیر قابل فروش

ویژه طرح نشاط معنوی

فهرست

پسرانه ۶

فصل نیازها ۹

فصل رازها ۴۹

پسِ رانہ
چند کلمہ مردانہ با شما...

«یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی عبارت است از سبک زندگی کردن ... ما اگر از منظر معنویت نگاه کنیم که هدف انسان، رستگاری و فلاح و نجات است باید به سبک زندگی اهمیت دهیم؛ اگر به معنویت و رستگاری معنوی اعتقادی هم نداشته باشیم، برای زندگی راحت، زندگی برخوردار از امنیت روانی و اخلاقی، باز پرداختن به سبک زندگی مهم است» / مقام معظم رهبری

سلام.

کمی حرف‌های بالا را مردانه‌تر بخوانیم. همین حرف‌ها بود که بهانه‌ای شد برای تولد این کتاب. «پسران آسمان» آمده است تا بگوید آیا از اراده‌ی ما پسرها برای رسیدن به آسمان از فولاد هم محکم‌تر است.

البته راستش را بخواهی شیطان خیلی دوست دارد ما را از مسیر رسیدن به آسمان و آسمانی شدن دور کند. بین خودمان باشد، او حتی تلاش زیادی کرد تا مطالب این کتاب به دست شما نرسد، اما خدا کمک‌مان کرد و خواست تا ما مقاومت کنیم و فرمول «آسمانی شدن» را پیدا کرده و در ضمن این کتاب منتشر کنیم.

فرمولی کاملاً مردانه که نشانی از «آیین زندگی» دارد. ما ورق‌های این کتاب را با فصل «نیازها» و «رازها» قلم زده‌ایم تا روی هم بشود راز و نیازی پسرانه؛ برگرفته از آموزه‌های دو نور جاودانه‌ی قرآن و اهل بیت^(ع).

در فصل نیازها کمی از «احکام دینی» گفته‌ایم و در فصل رازها، کمی از «اخلاق اسلامی».

می‌دانی! این همه‌ی ماجرا نیست. تنها پنجره‌ای است که رو به باغ بزرگ «زندگی شیعی» باز شده است.

ادامه‌ی این راه به انتخاب تو بستگی دارد. پا به این باغ می‌گذاری یا نه؟

فصل نیازها

مجموعه‌ای از احکام شرعی پرکاربرد



برای شروع ...

اسم من احسان است و تازه به سن تکلیف رسیده‌ام. جوی‌های آب کوچۀ ما جدول ندارد. هرچند وقت یک‌بار هم یک ماشین می‌افتد داخل جوی آب و چند نفر باید کمک کنند تا چرخ ماشین را بیرون بکشند. همین جمعه نزدیکی ظهر، محسن - برادر کوچکم - را برده بودم تا برایش خوراکی بخرم. یک ماشین افتاده بود داخل جوی آب. من و محسن داشتیم نگاه می‌کردیم. آقای راننده از ماشین بیرون آمد و دنبال چند نفر می‌گشت تا کمکش کنند. احمدآقا، صاحب مغازه لوازم التحریری و آقا ابوالفضل، مأمور شهرداری رفتند برای کمک. اما هرچه تلاش کردند نتوانستند ماشین را بیرون بیاورند. احمدآقا که نفس نفس می‌زد، نگاهش را توی کوچۀ گرداند و تا چشمش به من افتاد، بلند گفت:

- احسان جون، بیا بابا کمک کن، چرا واسادی نیگا می‌کنی؟
من را می‌گویی خشکم زده بود. با خودم گفتم من که بچه‌ام.
این‌ها که مرد گنده‌اند نتوانستند. من چه کار می‌توانم بکنم؟!
به هرحال رفتم و شروع کردم به هل دادن ماشین. باورتان نمی‌شود. حتی ۵ ثانیه هم نشد که چرخ ماشین آمد بیرون! آقای راننده از داخل آینه بغل نگاهی به من انداخت و گفت:
- دمت گرم پسر! کاش از اول میومدی!
از من و احمدآقا و آقا ابوالفضل تشکر کرد و رفت.

احساس می‌کنم از وقتی بالغ شده‌ام، دیگران روی من بیشتر از قبل حساب می‌کنند. پدر و مادر، مربی‌های مدرسه، فامیل، دوستان. همه من را که می‌بینند می‌گویند:
- ماشاالله برا خودت مردی شدی آقا احسان!

سن تکلیف حس خوبی دارد. آدم احساس می‌کند توی جامعه نقش پررنگ‌تری دارد و می‌تواند کارهای مهمی انجام دهد. از این‌ها که بگذریم، من فهمیده‌ام بعد از رسیدن ما پسرها به ۱۵ سال، خدا همان حسابی را که روی یک پیرمرد ۷۰ ساله باز می‌کند، روی ما نیز باز می‌کند و هرکاری که انسان‌های بزرگ باید بکنند، ما هم باید انجام دهیم.

دیروز رفته بودم دفتر حاج‌آقا شرافت، معاون تربیتی مدرسه. برای برنامه‌های دهه فجر کارم داشت. من را مسئول تبلیغات سالن نمازخانه کرد. وقتی می‌خواستم از اتاق بیایم بیرون، به حاج‌آقا گفتم:

- حاج‌آقا! یکی از بچه‌ها یه حرفی گفته که من نتوانستم بهش جواب کاملی بدم!
- چه حرفی؟

- می‌گفت دین باعث زحمت ما شده. خدا چرا اینقد قانون گذاشته برای ما؟!!

- تو هم این جور فکر میکنی؟

- نه حاج‌آقا! ولی یه جواب کامل می‌خوام!

حاج‌آقا برایم جواب کامل را توضیح داد و گفت که زندگی مثل یک جاده است! هر جاده‌ای یک اول و آخری دارد. مبدأ و مقصد. هر اول و آخر، وسطی هم دارد. جاده زندگی دنیای انسان، اولش با تولد است و آخرش با مرگ. وسطش هم دین است. یعنی همان قانون. همان صراط مستقیم. فرض کن در یک جاده هیچ تابلوی راهنما و هیچ قانونی نباشد، یا مسافران بگویند این قوانین باعث زحمت است و دست و پاگیر، در این صورت قطعاً جان مسافران

در خطر است.

شاید در نگاه اول به نظر بیاید که دین چیز دست و پاگیری است و همیشه آدم را محدود می‌کند. مدام می‌گوید این کار را نکن و آن کار را نکن. اما یک نگاه عمیق‌تر، آدم را به این مطلب می‌رساند که بعضی وقتها محدودیت‌ها و سختی‌ها باعث لذت بردن ما از زندگی می‌شود. مثل سختی درس خواندن که باعث لذت قبولی و نمره بالا می‌شود.

مهم این است که ما هدف زندگی را که بندگی کردن است، گم نکنیم. وگرنه به همین زندگی دنیا و سرگرمی‌هایش خودمان را مشغول می‌کنیم و از آخرت غافل می‌شویم. وگرنه خدا همه چیز را فراهم کرده برای هدایت انسان‌ها. فقط توجه ما به تابلوهای مسیر و رعایت آن‌ها باعث سالم رسیدن ما به مقصد می‌شود.

بعد حاج‌آقا یک کتاب به من داد و گفت:

- این هم بعضی قوانین زندگی. مال شما. به زبون ساده برای نوجوونا بیان کرده!

روی کتاب را نگاه کردم. نوشته بود:

«پسران آسمان»

اولین قدم

اولین چیزی که بعد از بالغ شدن به نوجوان واجب می‌شود، تقلید است. یعنی تو باید در اولین اقدام، یک مرجع تقلید برای خودت انتخاب کنی.

خیلی‌ها به اشتباه فکر می‌کنند اولین چیزی که به آدم واجب می‌شود، نماز است. در صورتی که این طور نیست. اگر تو مرجع تقلید انتخاب کنی، بقیه مسائل هم از همین راه برایت روشن خواهد شد.

شاید در نگاه اول به آدم بر بخورد و بگوید «چرا من باید از کسی تقلید کنم؟ مگر من خودم عقل ندارم؟»

اما اگر یک مقدار تحقیق کنی، متوجه می‌شوی که تقلید در اسلام به این دلیل نیست که جلوی فکرکردن تو را بگیرند و بگویند تو نمی‌توانی بفهمی. بلکه یکی از دلایلیش این است که تو بدون داشتن مهارت کافی نمی‌توانی همه احکام الهی را از قرآن و احادیث استخراج کنی؛ پس باید از تجربیات و علم فردی آگاه استفاده کنی، که آن فرد مرجع تقلید است.

تو برای سالم نگه داشتن جسمت یا باید خودت دکتر باشی، یا این که به دکتر مراجعه کنی و از او نسخه بگیری. در مورد روح و روان آدم هم همین طور است. یعنی انسان یا باید خودش مجتهد باشد، که خودش مستقیماً از قرآن و احادیث بتواند احکام را پیدا کند، و یا باید از یک مجتهد دیگر دستورالعمل بگیرد و تقلید کند. وقتی که مثلاً دکتر می‌گوید این قرص‌ها را سه نوبت مصرف کن،

تو به خودت اجازه نمی‌دهی که از دکتر پیرسی چرا سه‌نوبت؟ چون می‌دانی که او درس طبابت خوانده و علم کافی دارد. تقلید از مرجع تقلید هم همین‌گونه است.

اگر بخواهی مسلمان واقعی باشی نه فقط مسلمانِ شناسنامه‌ای، باید بدانی که مسلمان شدن مراحلی دارد:

مرحلهٔ اول: این که اسلام را بشناسی و بدانی «اصول دین» اسلام چیست. یعنی در مورد توحید و معاد و نبوت و عدل و امامت، مطالعه و تحقیق کنی. این‌ها در واقع دانستنی‌های اعتقادی‌ای است که اسلام، تقلید در آن‌ها را ممنوع کرده و تو باید بر اساس استدلال خودت به اصول دین معتقد باشی.

حالا که بر این اساس به حقانیت اسلام پی بردی، شهادتین را می‌گویی و وارد دین اسلام می‌شوی.

حالا که تو به اسلام اعتقاد پیدا کردی، باید بروی سراغ قوانین عملی دین. در ابتدا باید بروی سراغ یک مرجع تقلید. چون دو راه دیگر برای تو ممکن نیست؛ دو راه دیگر این است که تو یا خودت مجتهد باشی، یا در هر مسأله‌ای احتیاط کنی و انواع مختلف یک مسأله را عمل کنی که مطمئن باشی کاری که انجام داده‌ای، شامل دستور مورد نظر خدا هم می‌شود. البته این کار هم تنها از کسی برمی‌آید که بهره‌ای از اجتهاد داشته باشد.

موارد دانستنی‌های عملی و تقلید هم همان «فروع دین» است که شامل ۱۰ دستور و قانون الهی است.

حالا که تصمیم به تقلید گرفتیم، آیا از هرکسی می‌توانم تقلید کنم؟ مثلاً یک حاج آقای خوش‌تیپ و خوش‌اخلاق که امام جماعت مسجد ماست، می‌تواند مرجع تقلید من باشد؟

انتخاب مرجع تقلید شرایطی دارد که باید به آن‌ها عمل کرد. مرجع تقلید تو باید «جامع‌الشرایط» باشد؛ یعنی همه شرایط را بدون هیچ نقصی داشته باشد. این بیت شعر شامل همه این شرایط است: مرد، عادل، زنده باشد، شیفته دنیا نباشد، اعلم و هم عاقل و هم بالغ و هم شیعه باشد

یادت باشد که شناخت مجتهد جامع شرایط تقلید، یکی از مهم‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز مکلف در آغاز تکلیف است. که باید از طریق چند نفر انسان آگاه و خبره در علم دین به شرایط یک مجتهد پی ببری.

بعد از این که با توجه به تمام شرایط مرجع تقلید را انتخاب کردی، حالا باید رساله احکام آن مرجع بزرگوار را تهیه کنی و احکام مورد نیازت را یاد بگیری.

در این بخش تو با مساله‌ی مهم تقلید آشنا
شدی و حالا باید بدانی که چطور برای
خودت یک مرجع تقلید انتخاب کنی

فصل رسیدن

هوای خودت را بیشتر داشته باش!

بلوغ یعنی رسیدن. یعنی وارد شدن به دورانی که شخصیت تو کامل می‌شود و دیگران تو را به دید یک انسان بزرگ و یک مرد کامل نگاه می‌کنند.

مثل میوه روی درخت؛ ابتدا شکوفه می‌زند و مدت زمانی طول می‌کشد تا شبیه میوه شود و باز هم باید صبرکرد تا از نارس بودن خارج شود و برسد به دوران رسیدگی. این جاست که باغبان روی میوه حساب دیگری باز می‌کند.

باغبان جهان تو را آفرید و سال‌ها از تو مراقبت کرد تا به سن نوجوانی رسیدی و اکنون، خداوند حسابی ویژه برایت باز می‌کند. اکنون تو را می‌چیند برای خودش. می‌پروراند. مکلف می‌کند به کارهایی که ارزش و قیمتت بالا برود. بالا بروی تا بهشت برین. و بهشت را جایگاه و منزل تو خواهد کرد، اگر قدر خودت را بدانی. اگر هدف زندگی را گم نکنی، که هدف چیزی نیست جز تسلیم خدا بودن، بندگی کردن برای باغبان هستی. خودت را بسیار به دستش. گوشت را از این به بعد بسیار به فرمانش.

بلوغ، زمانی است که دفتر حساب و کتاب تو نزد خداوند باز می‌شود و از این به بعد، باید حواست به کارهایت باشد. چرا که همه کارها و حرف‌ها و رفتار تو زیر ذره‌بین خداست و همه کارهایت، درست جلوی چشم خدا انجام می‌شود.

نشانه‌های بالغ شدن:

سه‌تا نشانه هست که هرکدام از این نشانه‌ها زودتر برای شما آقاپسر نوجوان به‌وجود بیاید، شما به سن بلوغ و تکلیف رسیده‌ای و از این به بعد، عمل به واجبات الهی و ترک محرمات برایت واجب است.

نشانهٔ اول: «رسیدن به سن پانزده سال قمری»

هر سال قمری حدود یازده روز کمتر از سال شمسی است. اگر این روزها را از سال شمسی کم کنیم، چیزی حدود چهارده سال و شش ماه و هجده روز شمسی می‌ماند، که می‌شود سن دقیق بلوغ و تکلیف تو. اگر به این سن رسیدی و حتی دو نشانهٔ دیگر ظاهر نشد، تو باید به احکام رسالهٔ مرجع تقلیدت عمل کنی.

نشانهٔ دوم: «رویدن موی زیر در زیر شکم یا همان بالای عورت» ممکن است نوجوانی حتی چندسال تا سن پانزده‌سالگی‌اش مانده باشد، اما این مو در زیر شکمش رشد کند و به سن تکلیف برسد.

نشانهٔ سوم: «خارج شدن مایع منی از آلت تناسلی»

منی در واقع مایعی است که خداوند در بدن مردان جهت تولید نسل قرار داده است. وقتی نوجوان به سن بلوغ می‌رسد، بدن او هرچندوقت یک‌بار، این مایع را تولید می‌کند که از طریق دستگاه تناسلی او خارج می‌شود.

منی مایعی سفیدرنگ، غلیظ و تقریباً چسبنده است که اگر سه علامت زیر را داشته باشد، باعث جنابت شده و پس از خروج آن انجام غسل واجب می‌شود:

علامت اول: همراه با شهوت و لذت جنسی.

علامت دوم: با فشار به بدن و جهش خارج می‌شود.

علامت سوم: بعد از خارج شدن منی بدن سست می‌شود. یعنی یک حالت خستگی و بی‌حالی برای انسان به‌وجود می‌آید.

نکته اول:

فرقی نمی‌کند که مایع منی در خواب از بدنت خارج شود یا در بیداری. وقتی مطمئن شدی مایعی که خارج شده منی است، غسل جنابت بر تو واجب می‌شود.

تا زمانی که غسل جنابت نکنی، نمی‌توانی نماز بخوانی، به قرآن دست بزنی و داخل مسجد شوی.

نکته دوم:

هیچ‌کس حق ندارد در بیداری خود را در شرائط و موقعیتی قرار دهد که به‌صورت عمد منی از بدنش خارج شود. جنابت «عمدی» [یا همان عمل زشت استمناء] کار حرامی است و از گناهان بزرگ به حساب می‌آید.

نکته سوم:

گاهی وقت‌ها مایع غلیظ و چسبنده‌ای از بدن ما خارج می‌شود ولی شرائط «منی» را ندارد. (مثلاً همراه با جهش نیست و بی‌رنگ است) این مایع منی نیست و باعث نجس شدن لباس ما هم نمی‌شود و لازم نیست بعد از خارج شدنش غسل کنیم. به این مایع در رساله‌های مراجع تقلید، «مذی» می‌گویند.

نکته چهارم:

اصلاً می‌دانی قصه چیست؟ اول بلوغ توست و شیطان ایستاده روبه‌روی خدا که ثابت کند «تو» در همین آغاز راه، به دام می‌افتی! امتحان سخت اما شیرینی است. خوب است که می‌دانی خدا هر لحظه کنارت ایستاده و اگر حتی یک‌بار یا دوبار یا حتی صدبار

زمین بخوری مهربان‌تر از شخص دیگری دستت را می‌گیرد و از جا بلندت می‌کند. شکست خوردن توی امتحان سخت است اما پایان راه نیست.

همین کافی است که بدانی انجام هر عملی که باعث تحریک شهوت بشود، حرام است و شیطان هم بی‌کار ننشسته و مدام توی این روزها سراغت می‌آید. توی بیداری و خواب. نشان بده که مرد شده‌ای و می‌توانی راه و چاه را از هم تشخیص بدهی.

هرچه تلاش می‌کنی روی شیطان را زمین بزنی، مغزت را پر می‌کند از توجیه گناه: «این بار دفعه آخر است که این تصاویر مستهجن را تماشا می‌کنم» یا «دیدن این تصاویر برای برطرف شدن حس کنجکاوی من است» یا «برای این است که حرام بزرگ‌تری انجام ندهم»... اما تو باید خیلی زرنگ‌تر از شیطان باشی و بدانی هر کاری که شهوت را تحریک می‌کند مثل راه رفتن لبه‌ی دره است. هر لحظه ممکن است پایت سُر بخورد و جوری به عمق دره سقوط کنی که آسیب‌های جدی ببینی. انسان عاقل همیشه با فاصله از دره حرکت می‌کند.

پس همیشه این سه جمله طلایی را با خودت تکرار کن:

۱. من قوی‌تر از شیطان هستم!
۲. خدا در تمامی لحظه‌ها من را می‌بیند.
۳. خدا مهربان‌تر از آن است که من را تنها بگذارد.

شما در این بخش با بلوغ آشنا شدید و دانستید که پسران چه زمانی از نظر شرعی بالغ می‌شوند و به عنوان اولین زنگ خطر، با برخی دام‌هایی که شیطان در آغاز تکلیف برای شما پهن می‌کند آشنا شدید.

اصل ارتباط، فرع انضباط:

یک جمله معروف است که می‌گوید:

انسان یک موجود اجتماعی است و نیازمند به ارتباط با هم‌نوعان است و این اصل را همه قبول دارند، اما... حد و مرز ارتباط در اسلام کجاست؟

دین اسلام، دوستی را وسیله‌ای برای تهذیب نفس و اصلاح اخلاق و تفریح سالم و کمک به یکدیگر قرار داده است و بر آن تأکید زیادی کرده. اما در مواردی که دوستی و رابطه باعث مفسد اجتماعی و فردی و وسیله‌ای برای شهوت‌رانی و نابود کردن فضایل انسانی باشد، ممنوع و حرام شده است. حتی اگر این دوستی با «جنس موافق» باشد.

از آن حرف‌ها:

آقا پسری آمده و می‌گوید:

اگر قصد من از دوستی با جنس مخالف، ارشاد او و امر به معروف باشد، چه اشکالی دارد که باهم ارتباط داشته باشیم؟!

پسر خوب! این هم از آن حرف‌هاست! شما اگر دلت به حال دیگران می‌سوزد، باید برای خودت ده برابر آن بسوزد! اگر تو تا این حد باحال تشریف داری، به یک خانم محرم بفرما تا سرکار علیّه را ارشاد و انذار کند!

در هر رابطه‌ای وجود روابط جانبی اجتناب‌ناپذیر است. به هر حال علاقه‌های تو، مخصوصاً در سن نوجوانی، چنان قوای توجیه‌گری

تورا بالا می‌برد که می‌توانی شیطان را هم سر کلاس درس بنشانی!
همان‌طور که در رساله‌های توضیح‌المسائل هم آمده:
انجام گناه برای جلوگیری از گناه جایز نیست.

کسی در حال سقوط در درّه است و تو می‌خواهی بدون هیچ
تجهیز ایمنی خودت را پرت کنی و او را نجات دهی! بابا دمت گرم!
بابا ایثارگر! خودت را دریاب!
یا آقا پسر دیگری می‌گوید:

من اگر با جنس مخالف ارتباط داشته باشم، حتی اگر در یک
اتاق باشیم، اصلاً به گناه نمی‌افتیم!

برادر من! تا حالا در تاریخ بشریت سابقه نداشته است که دو نفر
جنس مخالف در خانه یا محلی مشابه تنها بوده و یکی در گوشه‌ای
از اتاق و آن یکی گوشه دیگر نشسته باشند. شما هم اگر جایی
شنیدید، حکم دروازه را اجرا کنید. به هر حال انسان عاقل خودش
را در آتش نمی‌اندازد که بگوید: «انشالله نمی‌سوزاند!» و توجیهاتی
از این دست که هرکدام دنیایی وارونه را در ذهن نوجوان نوتکلیف
جلوه می‌دهد و می‌شود گرداب بلا.

اگر بخواهیم از آسیب‌های این ارتباطات بگوییم، خودش کتابی
می‌شود. اما حرف ما در اینجا این است که اگر تو بنده خدا هستی،
خدا گفته ارتباط بین دو نفر نامحرم باید محدود باشد. محدود به
آنچه خدا و پیغمبر و دین گفته‌اند.
برخی احکام خدا در باب ارتباط:

۱. هر نوع ارتباط با نامحرم، تنها در صورتی جایز است که منجر
به گناه نشود.

۲. حتی نگاه کردن و حرف زدن با نامحرم، چه به صورت مستقیم
و چه پشت تلفن و چه با چت کردن و یا هر مدل دیگری، اگر لذت
هم‌صحبتی با جنس مخالف را به شما منتقل کند، حرام است و

جایز نیست.

۳. حتی حرف زدن در مورد ازدواج هم خط قرمزهای فراوان دارد. این نوع رابطه‌ها هم تنها اگر به قصد واقعی ازدواج باشد، فقط و فقط باید جهت شناخت طرف بوده و از هر نوع شوخی و نگاه و حرف لذت‌بخش خودداری شود.

۴. لمس کردن بدن نامحرم مطلقاً حرام است! مگر درحالت اضطرار که زن یا محرم وجود نداشته باشد. (مثلاً فرد نامحرم در حال غرق شدن باشد و کسی نباشد که نجاتش دهد، جز شمایی سوپرمن!)

۵. نگاهی که برای مردان حرام است:

الف. نگاه به بدن زن نامحرم - به جز صورت و دست‌ها تا میچ - خواه با قصد باشد یا بدون آن.

ب. نگاه به صورت و دست‌ها اگر با قصد شهوت یا ترس افتادن به حرام باشد.

خدایی که تو را آفریده به ریز و درشت زوایای اخلاقی تو آگاه است. به همین خاطر است که از همان ابتدا جلوی گناه‌کردن را گرفته و دستور داده که حتی نگاه خود را هم کنترل کنی. که هرچه دیده بیند دل کند یاد.

خداوند نگفت: از شیطان پیروی نکنید. بلکه فرمود: از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

چرا که شیطان هیچ‌گاه به یک‌باره انسان را داخل دژ هلاک نمی‌دهد، بلکه قدم‌به‌قدم انسان را از یک نگاه سطحی ساده می‌برد تا ناکجا آباد گناه. تا جایی که زمین گناه، راهی برای توبه هم باقی

در این بخش از مساله‌ی مهمی حرف زدیم
که این روزها خیلی‌ها ناخواسته دچارش
می‌شوند. مساله‌ی ارتباط با نامحرم که احکام
زیادی درباره‌اش هست و ما بعضی از آن‌ها
را با هم مرور کردیم.

وقتی به سفر می‌رویم...

دین اسلام مسلمانان را بارها به مسافرت رفتن تشویق و ترغیب کرده است. رفتن به مسافرت باید جزء برنامه‌های یک مسلمان باشد. برنامه‌ای که باعث تقویت روحیهٔ ایمانی او شود. انسان مؤمن با دیدن جنگل و دریا و کوه و حیوانات و بیابان و هرچه که خلقت خداست، ایمانش به بزرگی و قدرت خداوند بیشتر می‌شود.

وقتی در شهر و دیار خودت هستی، نماز و روزه‌ات را به طور عادی انجام می‌دهی. اما در مسافرت، احکام نماز و روزه متفاوت است. وقتی با پدر و مادر به سفر می‌روی یا با مدرسه به اردو می‌روی، باید در سفر طبق احکامی که در این بخش می‌آوریم نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت - یعنی شکسته - به‌جا بیاوری.

شرایط سفر:

۱. مسافرتی که باعث شکسته شدن نماز می‌شود، باید مسافتش حداقل بیست‌ودو و نیم کیلومتر از آخرین نقطهٔ شهری که در آن زندگی می‌کنی باشد. یعنی رفت و برگشت سفر بشود چهل‌وپنج کیلومتر.

به فاصلهٔ بیست‌ودو و نیم کیلومتری هر شهر «مسافت شرعی» آن شهر گفته می‌شود.

۲. «حد ترخص» معمولاً فاصله‌ای کمتر از مسافت شرعی است. فاصله‌ای از شهر که شهر دیده نشود و صدایی از آن به گوش نرسد را حد ترخص می‌گویند. اگر کسی قصد داشته باشد از فاصله بیست‌ودو و نیم کیلومتری عبور کند، بعد از این که از حد ترخص

گذشت، نمازش را باید شکسته بخواند.

۳. هر جا که نماز شکسته است، روزه گرفتن هم صحیح نیست. مگر این که بعد از اذان ظهر از شهر خودت خارج شوی، یا اگر در مسافرت هستی تا قبل از ظهر به شهر خودت برسی.

مثلاً اگر یک شب در ماه رمضان با خانواده برای افطار به شهر دیگری دعوتید، باید طوری برنامه‌ریزی کنید که بعد از ظهر آن روز حرکت کنید و اگر شب را در مسافرت ماندید، باید فردا تا قبل از اذان ظهر به شهر خودتان برسید تا روزه هر دو روز صحیح باشد. البته اگر هم مجبور شدید قبل از ظهر حرکت کنید، می‌توانید بعد از خارج شدن از مسافت شرعی، روزه‌تان را بخورید. یا اگر فردا هم نتوانستید تا قبل از اذان به شهر خودتان برسید، اشکالی ندارد، ولی بعد از ماه رمضان باید قضای روزه‌هایتان را به‌جا آورید.

در این مکان‌ها نماز کامل است:

۱. در وطن (شهر خودت)

۲. در جایی که به مسافرت رفته‌ای و می‌دانی دهر روز می‌مانی یا قصد داری بمانی.

وطن جایی است که انسان برای زندگی خود در آنجا مانده است. مثلاً محل تولد تو یا شهر پدر و مادرت و یا جایی که خود شخص بخواهد همیشه در آنجا زندگی کند.

فرض کن به مسافرتی رفته‌ای که طبق برنامه‌ریزی قبلی ات ده روز طول می‌کشد. حکمش را بالا گفتیم: نماز را باید کامل بخوانی و تو هم اولین نماز چهار رکعتی را در مسافرت خواندی. اما یکپهو کسی به موبایلی که همراهت هست زنگ می‌زند و می‌گوید

کاری پیش آمده و باید سه روز دیگر برگردی به شهر خودت! فکر نکن حالا که سفر ده روزه‌ات تبدیل شده به یک مسافرت سه روزه، خوش به حالت شده و می‌توانی نمازهای بعدی را شکسته بخوانی. نخیر!

چون اولین نماز را چهار رکعتی خواندی، حالا باید تا زمانی که در مسافرت تشریف داری، بقیه‌ی نمازهای سه روز آینده را هم کامل بخوانی.

کافی بود چند ساعت زودتر (قبل از اینکه نماز چهار رکعتی اول را بخوانی) به تو زنگ می‌زدند و خبر برگشتن فوری را بهت می‌دادند. آن وقت نمازهای این سه روز همه شکسته می‌شد!

شاید تا پیش از این فکرش را نمی‌کردی، اما در این بخش فهمیدی که مسافرت رفتن هم احکام خاص خودش را دارد. مثلاً دانستی که در چه شرائطی نمازت را باید شکسته بخوانی.

حجاب پسرانه

بخشی از شخصیت تو وابسته به چهره‌ات و لباسی است که بر تن می‌کنی. لباسی که می‌پوشی باید با عقایدت سازگار باشد و چهره‌تو باید نمایانگر مسلمانی تو باشد. یعنی توی بچه شیعه اجازه نداری هر ظاهری را برای خودت انتخاب کنی. لباس و پوشش و همچنین آرایش سر و صورت هم برای خودش احکام خاصی دارد و باید و نباید.

ظاهر تو نشانی از باطن توست. پس باید لباس ظاهرت را هم‌رنگ با بهترین لباس کنی که بهترین لباس، لباس تقواست.

بعضی آقایان فکر می‌کنند فقط خانم‌ها وظیفه دارند حجابشان را رعایت کنند و لباس مناسب بپوشند. درحالی‌که دین ما هم برای خانم‌ها هم برای آقایان لباس مناسب و حجاب را در نظر گرفته. پس تو نباید هر لباسی که دلت خواست و دیگران گفتند، بپوشی. بین دین چه لباسی را پیشنهاد می‌کند.

پوشیدن چه لباس‌هایی برای یک مرد حرام است؟
یک) لباس ابریشمی خالص، حتی اگر لباس زیر باشد یا آستر لباس و یا حتی چیزی مثل کمر بند.
دو) استفاده از طلا، چه پیدا باشد و چه زیر لباس.
سه) لباس‌هایی که زنانه است را نباید یک مرد بپوشد.

مقدار پوشش یک آقای محترم مکلف چقدر است؟

یک) واجب است که مردها عورت خودشان را از مردان دیگر و محارم، مثل اعضاء خانواده و هم‌کلاسی‌ها.

دو) نپوشاندن هرکجای بدن به قصد این که دیگران ببینند و لذت ببرند، حرام است. مثل کسی که دکمه‌های پیراهنش را باز گذاشته. حتی گاهی لباس آستین کوتاه هم دیگران را به گناه می‌اندازد.

سه) وقتی خانم نامحرمی داخل خانه است، بهتر است روی زیرپوش لباس مناسب‌تری پوشیده شود. مخصوصاً اگر نامحرم، جوان باشد.

چهار) اگر مردی در حد اضطرار مجبور شود که بدنش را به دیگران مثل دکتر نشان بدهد، در این صورت اشکال ندارد. ولی در غیر این صورت باید بدنش را از دیگران بپوشاند.

لباس‌های به درد نخور:

یک) پوشیدن لباس نازک بدن‌نما که برآمدگی بدن در آن مشخص است، به قصد این که نامحرم و یا حتی محرم نگاه کند، حرام است. دو) بعضی از آقاپسره‌های پشت کوه قاف، شلوارهایی می‌پوشند که به محض خم شدن، لباس زیرشان مشخص می‌شود! استفاده از این شلوارهای نامناسب که بدن ما را نمایان می‌کند جایز نیست.

سه) بعضی لباس‌ها و تی‌شرت‌ها هم هست که تصاویر و عکس‌های درب و داغانی دارد که در شأن یک پسر شیعه‌ی باحال مثل شما نیست. پوشیدن خیلی از این لباس‌ها شرعاً اشکال دارد.

چهار) گشت و گذار در خیابان با هر لباس یا چهره‌ای که تقلید از کفار (کسانی که به خدا اعتقاد ندارند و مقدسات ما را مسخره

می‌کنند) جایز نیست. مثلاً در دوره زمانه‌ی ما کراوات نشانه‌ی زندگی غربی و آدم‌هایی است که مقدسات ما را قبول ندارند. برای همین بستن کراوات اشکال دارد. فرقی هم بین مراسم عروسی و غیر عروسی نمی‌کند.

(اگر روزی آمد که همه‌ی آدم‌های مذهبی دور و بر ما کراوات می‌بستند و نشانه‌ی گروه خاصی نبود، شما هم ببندید. همیشه قبل از خریدن و پوشیدن یک لباس باید به این مساله دقت کنی که «چه کسانی این مدل لباس را می‌پوشند و من قرار است شبیه به چه کسانی بشوم»)

ریش:

تراشیدن کامل ریش به فتوای همه‌ی مراجع حرام است. تراشیدنی که وقتی کسی به طور عادی به تو نگاه می‌کند بگوید تو ریش نداری.

بعضی می‌گویند پس چرا همه ریش‌هایشان را تیغ می‌زنند؟ در جواب این افراد باید گفت اگر همه خودشان را توی چاه بیندازند، تو هم باید خودت را بیندازی؟! تیغ زدن ریش، یکی از همین چاه‌هاست!

مدل موی خفن و برداشتن زیر ابرو:

یک) بعضی آقای‌ها چنان قیافه‌شان را عوض می‌کنند که می‌شوند عین دخترها. حالا مشکل آن‌ها چیست بماند! ولی کاری می‌کنند که ما هم توی خیابان آن‌ها را با دخترها عوضی می‌گیریم. تنها راهی که ما می‌توانیم آن‌ها را تشخیص دهیم، صدایشان است! به

هرحال اگر مرد با زیر ابرو برداشتن و یا هر قیافه دیگری شبیه زن‌ها شود، کارش حرام است. (دو) بعضی از مدل‌های آرایش و مو هم که تقلید از فرهنگ غرب است، از نظر دین و مراجع اشکال دارد و حرام است. (درست مانند همان لباس‌هایی که تو را شبیه گروه‌هایی می‌کند که مقدسات تو را مسخره می‌کنند)

در این بخش با هم از حجاب مردانه و احکام لباس، پوشش و آرایش حرف زدیم و گفتیم خط قرمزهای یک پسر نوجوان در نوع پوشش و ظاهر چیست.

آمادگی جسمی، آمادگی روحی

وقتی خدا روزه را برای تو واجب کرد، می‌خواست برای تو کلاس درسی برگزار کند. که تو بدانی اگر روزه می‌گیری و در زمان مشخصی از خوردن خودداری می‌کنی، به همین صورت می‌توانی از انجام گناهان هم دوری کنی. روزه نه تنها جسمت را، بلکه روح را هم آماده می‌کند برای مبارزه با شیطان و هوای نفس. خداوند روزه را واجب کرد تا تو از گناه دوری کنی. تا تقوا پیشه کنی.

روزه یعنی برای انجام فرمان خدا از اذان صبح تا اذان مغرب کارهایی که روزه را باطل می‌کند، انجام ندهی. ما در دین اسلام چند مدل روزه داریم:

۱. روزهی واجب:

مثل روزه ماه رمضان، روزهی قضای ماه رمضان و روزه‌ای که خودت به دلیل «نذر کردن» به گردن خودت واجب می‌کنی.

۲. حرام:

روزه گرفتن در روز «عید فطر» و «عید قربان» و مثل روزهی مستحبی که پدر یا مادر از آن نهی کنند.

۳. مستحب:

روزه گرفتن در تمام ایام سال - غیر از روزهایی که حرام یا مکروه است - مستحب است، ولی بعضی از روزها در سخنان معصومین بیشتر سفارش شده است. مثل «عید مبعث» و «عید غدیر» و «ایام اعتکاف» و «روز ولادت پیامبر» و «۲۵ ماه ذی القعدة [دحوالارض]»

۴. مکروه:

روزه‌ی مکروه یعنی گرفتنش جایز است اما خیلی خوب نیست. مثلا روزه گرفتن در روز «عاشورا» مکروه است.

نیت روزه:

هر عبادتی نیت می‌خواهد. نیت را هم لازم نیست که با زبان بگویی. همین که از توی ذهنت بگذرد و خودت بدانی که برای انجام فرمان خدا روزه می‌گیری کافیه.

پس وقتی در فکرت این می‌گذرد که برای تناسب اندام رژیم غذایی بگیری، نمی‌توانی بعدها بنویسی اش پای خدا که مثلا روزه گرفته‌ای!

برای روزه‌های ماه رمضان باید قبل از اذان صبح نیت کرده باشی. برای روزه‌های قضای ماه رمضان تا قبل از اذان ظهر می‌توانی نیت کنی (به شرطی که از بعد از اذان صبح چیزی نخورده باشی) و طبق نظر بعضی از مراجع تقلید، روزه‌های مستحبی را می‌توانی حتی تا قبل از اذان مغرب (مثل یک ساعت مانده به افطار) نیت کنی. به شرطی که از صبحش چیزی نخورده باشی!

بعضی چیزهایی که روزه را باطل می‌کند:
۱. خوردن و آشامیدن.

فروبردن غذا یا آب و هرچیز دیگر روزه را باطل می‌کند، ولی نگه داشتن در دهان، باطل‌کننده نیست.

کسی نمی‌تواند به خاطر ضعف، روزه‌اش را بخورد. مگر این که واقعا نتواند گرسنگی را تحمل کند و باعث بیماری او شود.

۲. اگر کسی با زبان روزه به دروغ، حرفی را به خدا و پیغمبر (ص)

و امامان (ع) نسبت بدهد.

۳. رساندن غبار غلیظ به حلق: مثلاً در جایی بنایی می‌کنند و گرد و خاک در هواست. اگر کسی در حال روزه به آنجا برود و با نفس کشیدن غبار را به حلقش برساند، روزه‌اش باطل است.

۴. فروبردن تمام سر در آب: در صورتی روزه باطل می‌شود که تمام سر یک‌دفعه زیر آب برود.

اگر کسی به زور سرش را زیر آب کنند، روزه‌اش باطل نیست.
۵. استفراغ عمدی: مثلاً کسی عمداً انگشتش را به ته دهانش برساند تا استفراغ کند.
۶. استمناء.

کسی که روزه‌اش را به عمد باطل کند، باید جریمه‌اش را پرداخت کند. به این جریمه «کفاره» می‌گویند. انجام همهٔ اموری که روزه را باطل می‌کند، تنها در صورتی حرام است که از روی قصد و عمد باشد.

- باید بعد از ماه رمضان قضای روزه‌هایی که از تو قضاشده، یا به هر دلیلی باطل می‌شود را به‌جا بیاوری. حواست باشد فقط تا ماه رمضان سال بعد فرصت داری!

در این بخش درباره روزه صحبت کردیم.
انواع آن، چگونگی انجام آن و اینکه در چه
شرایطی روزه باطل می‌شود

آستانه حضور

تو وقتی قصد رفتن به دیدار یک شخصیت مهم را داری، برایت بسیار مهم است که پاکیزه و آراسته باشی. بارها خودت را در آینه برانداز می‌کنی که نقص و عیبی در لباس و چهره‌ات نباشد. به هر حال تو می‌خواهی در محضر آن شخص با عظمت خودت را جلوه بدهی تا آن جناب از تیپ و قیافه تو خوشش بیاید.

نماز که یکی از مهمترین و اساسی‌ترین واجبات عملی دین اسلام است، دیدار توست با پروردگار عالم. تو دعوت شده‌ای به ملاقاتی که بزرگان عالم به محض شنیدن اذان خود را سراسیمه به محضر معبودشان می‌رساندند و اکنون که تو هم لایق این دیدار شده‌ای، قطعاً باید قبل از رفتن به میهمانی خودت را آماده کنی.

نماز، مقدماتی دارد که یکی از آنها کسب طهارت است و این طهارت برای نماز به دو صورت است:

ا. طهارت ظاهری: که نیاز به قصد قربت ندارد و این همان پاکی بدن و لباس از نجاسات است.

ب. طهارت باطنی: که نیاز دارد به قصد قربت و با انجام وضو، غسل و یا تیمم به دست می‌آید.

استبراء، عمل مستحب اما بسیار لازمی است که مردها بعد از خارج شدن بول یا همان ادرار باید انجام دهند.

وقتی کسی به دستشویی می‌رود و ادرار می‌کند، قطراتی از ادرار در مجرای او باقی می‌ماند. اگر کسی این قطرات را با استبراء خارج نکند، ممکن است بعد از خروج از دستشویی، ادرار باقیمانده خارج شود و ضمن باطل کردن وضو، لباس و بدن او را نجس کند. به

همین خاطر استبراء می‌کند تا این مشکل به‌وجود نیاید. اگر بعد از انجام این کار مایعی هم از آلت تناسلی خارج شود، نجس نخواهد بود.

بعد از خارج شدن منی هم استبراء مستحب است، چون باعث خروج قطرات باقیمانده منی می‌شود. اگر بعد از خروج منی کسی استبراء نکرد و پس از غسل، قطرات باقیمانده خارج شد، باید دوباره زحمت بکشد و غسل انجام دهد.

پس استبراء باعث می‌شود تا خیال آدم راحت باشد تا به زحمت زیادی نیفتد.

شیوه انجام استبراء:

استبراء در ۳ مرحله انجام می‌شود:

۱. سه مرتبه با انگشت وسط دست (انگشت بزرگ) فاصله بین مقعد تا بیضه‌ها فشار داده می‌شود.

۲. با استفاده از انگشت شست از بالا و انگشت وسطی از زیر آلت، سه مرتبه از بیضه‌ها تا سر آلت، حرکت می‌کند و فشار داده می‌شود.

۳. سه مرتبه هم سر آلت یا همان ختنه‌گاه فشار داده می‌شود. به این ترتیب باقی مانده قطرات بول یا منی از آلت خارج می‌شود.

وقتی می‌خواهی نماز بخوانی باید ابتدا وضو بگیری و خود را برای انجام این عبادت بزرگ آماده کنی. در بعضی موارد هم باید غسل کنی. یعنی تمام بدن را بشویی و هروقت برای تو انجام وضو و غسل ممکن نبود، به‌جای آن باید عمل دیگری به نام تیمم انجام دهی.

شیوه وضو گرفتن:

۱. ابتدا صورت را از جایی که موی سر رویده تا آخر چانه و از پهنا فاصله بین شست و انگشتی میانی را که روی صورت قرار می‌گیرد، می‌شوئی.
۲. بعد از آن دست راست را از آرنج تا نوک انگشتان و بعد دست چپ را به همین صورت می‌شوئی.
۳. قسمت جلوی سر را که بالای پیشانی است، مسح می‌کنی.
۴. ابتدا روی پای راست و سپس روی پای چپ را از نوک انگشت تا برآمدگی مسح می‌کنی.

در مسح باید حواست به چند چیز باشد:

۱. دست باید حرکت کند نه سر یا پا.
 ۲. محل مسح باید خشک یا رطوبتش بسیار کم باشد.
 ۳. بین دست و محل مسح، چیزی مثل جوراب یا کلاه فاصله نباشد.
 ۴. محل مسح باید مثل اعضای دیگر وضو پاک باشد.
- وضو گرفتن، جدای از نماز برای کارهای دیگری هم مثل لمس نوشته‌های قرآن و اسم خداوند واجب است.

به دو صورت می‌توانی غسل را انجام بدهی:

۱. ترتیبی: پس از نیت زیر دوش می‌روی و اول سر و گردن را می‌شوئی و بعد به ترتیب، اول سمت راست بدن و بعد سمت چپ.
۲. ارتماسی: مثلاً به استخر می‌روی و اول نیت غسل می‌کنی و یک مرتبه زیر آب می‌روی به طوری که تمام بدنت در آب قرار بگیرد.

در این بخش تو یاد گرفتی که چطور برای انجام عبادت خودت را آماده کنی. پاکی و طهارت شرط نماز خواندن و عبادت است. اینکه چطور وضو بگیری و چطور لباست را پاک نگه داری بخشی از مطالب مهم این بخش بود.

تمرین بندگی

باید از کوه و دره و رود و صحرا عبور کنند. همه به دنبال هم. خانه به دوش، و حیوانات به دنبالشان. می‌روند و می‌روند تا به مقصد می‌رسند. جایی که بهترین آب و هوا را داشته باشد. حتماً صحنه‌هایی از کوچ عشایر را دیده‌ای!

به مقصد که رسیدند، اولین کاری که می‌کنند برپا کردن چادر است. چادرهای بزرگ که خانواده‌هایشان بتوانند مدتی در آن زندگی کنند. قطعاً این چادرها باید خیلی محکم باشد و بادها و طوفان‌های صحرا آن‌ها را به زمین نیندازد. به همین خاطر دور تا دور چادر پر است از ستون‌ها و عمودهای کوچک. اما چیزی که در محکم بودن چادر و خیمه آن‌ها مهم‌تر است، ستون اصلی و بزرگ‌تریست که در میان خیمه، تمام چادر و ستون‌های کوچک را هم نگه داشته است. اگر این عمود قدرتمند و اصلی نباشد، تمام خیمه و همه ستون‌های فرعی به یک‌باره فرو می‌ریزد.

ایمان تو خیمه‌ای است پهناور، که تمام کارهای خوب تو ستون‌هایی است برای نگه داشتن این خیمه در وجود تو. اما شاه عمود و ستون قدرتمند این خیمه و چادر، عملی نیست جز «نماز». تمام پهنای ایمان تو وابسته است به نماز تو. هرچه نمازت محکم‌تر و بهتر انجام شود، خیمه ایمانت به همراه تمام اعمال پابرجاتر و مقاوم‌تر خواهد بود. اما اگر خدای ناکرده این ستون اصلی پوسیده باشد و مقاوم نباشد، طوفان‌های گناه، ایمان تو را متزلزل و افتادنی خواهد کرد.

نماز، تلنگری است همیشگی به تو که بدانی «بنده‌ای». بنده خدا. هرکار دیگری هم که می‌کنی، باید بندگی کنی. نماز، تمرین

بندگی است.

تو باید برای دانستن احکام نماز به چند نکته کلی توجه داشته باشی:

۱. وقت نماز
۲. قبله
۳. لباسی که با آن نماز می خوانی
۴. مکانی که در آنجا نماز به جا می آوری
۵. واجبات نماز
۶. اموری که نماز را باطل می کند
۷. شکایات نماز

رودخانه‌ای خروشان در یک کوهستان زیبا. به همراه دوستان بعد از ساعت‌ها پیاده‌روی و کوهپیمایی برای خواندن نماز در یک نقطه اطراق کرده‌اید. قصد خواندن نماز را دارید که با چند مشکل روبرو می‌شوید.

آیا وقت نماز رسیده؟ و یا وقت نماز چه زمانی به پایان می‌رسد؟ برای دانستن این مطلب باید چند وقت را بشناسی.

یک. فجر دوم، که یک سفیدی است در مشرق آسمان که پس از پیدا شدن آن - یعنی فجر اول - در همان سمت، پهن می‌شود و این زمان، اول وقت «نماز صبح» است و زمان پایان نماز صبح، طلوع آفتاب است.

دو. وقت رسیدن ظهر را با قرار دادن چیزی مثل چوب، به صورت عمود زیر آفتاب می‌توانی تشخیص بدهی. وقتی سایه چوب به کوتاه‌ترین حد رسید، وقت «نماز ظهر» است. بعد از خواندن نماز

ظهر هم وقت «نماز عصر». غروب آفتاب هم وقت قضای نماز عصر است. اما پایان وقت نماز ظهر، چند دقیقه قبل از غروب است. چون در آن موقع تو فقط برای خواندن نماز عصر فرصت داری.

سه. مغرب، اول وقت «نماز مغرب» است. مغرب، چیزی حدود ۲۰ دقیقه بعد از غروب آفتاب است که سرخی خورشید در آسمان از بین برود. وقت «نماز عشاء» هم بعد از خواندن نماز مغرب است و پایان وقت آن، نیمه شب است. نیمه شب، زمانی است که فاصله زمانی بین غروب آفتاب و اذان صبح، دقیقاً به نصف برسد. پایان وقت نماز مغرب هم چند دقیقه قبل از نیمه شب است.

وسط این بیابان قبله را چطور پیدا کنیم؟

بعضی از راه‌های تشخیص قبله:

یک. با قبله‌نما، قبله را پیدا کن یا از دو نفر از همراهان که اهل فن هستند و یا اهالی آن محل سؤال کن. قبله - یعنی همان کعبه - را اگر از مرکز ایران - یعنی جایی مثل تهران - در نظر بگیریم، حدوداً در سمت جنوب غربی قرار دارد که در نقاط دیگر کشور عزیزمان، این جهت اندکی متفاوت است. تو می‌توانی با استفاده از آفتاب و سایه آن ۴ جهت جغرافیایی را پیدا کنی و سپس به سمت کعبه - تقریباً به سمت جنوب غربی - بایستی.

لباس مردان برای نماز باید شرایطی داشته باشد که مهمترین شان این‌هاست:

یک. حداقل عورتین را بپوشاند.

دو. نجس نباشد.
سه. غصبی نباشد؛ یعنی بدون رضایت دیگری نمی‌توانی با
لباسش نماز بخوانی.
چهار. استفاده از طلا و ابریشم برای مردان در همه‌حال حرام
است و اگر در نماز استفاده شود، نماز باطل است.

مهم‌ترین شرایط مکانی که در آن نماز می‌خوانی:
یک. غصبی نباشد.
دو. بی‌حرکت باشد.
سه. تنگ نباشد و سقفش کوتاه نباشد تا مزاحم قیام و رکوع و
سجده نشود.
چهار. جای گذاشتن پیشانی پاک باشد.
پنج. جای پیشانی و جای زانوها در یک ارتفاع باشد.

واجبات نماز:
رکن: ترک آن‌ها چه عمداً و چه غیر عمد نماز را باطل می‌کند.
قیام. نیت. تکبیرة الاحرام. رکوع. سجده‌ها.
برای این که این رکن‌ها یادت بماند، می‌توانی حرف اول این ۵
رکن را کنار هم قرار دهی که می‌شود: «قنترس».
دو. غیر رکن: گرچه انجام آن‌ها واجب است، ولی اگر از روی
فراموشی کم یا زیاد شود، نماز باطل نیست.
قرائت. ذکر. تشهد. سلام. ترتیب. موالات.

مردی که تو باشی باید حمد و سوره نمازهای صبح و مغرب و

عشاء را بلند و نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانی. اگر عمداً چنین کاری نکنی، نمازت باطل است.
ترتیب یعنی اجزاء نماز باید به ترتیب خوانده شود و عقب و جلو نشود.
موالات یعنی فاصله زیاد بین اعمال نماز نباشد و همه پشت سر هم انجام شود.

مهم‌ترین چیزهایی که باعث باطل شدن نماز می‌شود:
یک. چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند.
دو. خوردن و آشامیدن.
سه. حرف زدن.
چهار. خندیدن.
پنج. گریه کردن.
شش. رو گرداندن از سمت قبله.
هفت. کم یا زیاد کردن ارکان نماز.

اقسام شک‌ها در نماز:
یک. شک در اجزاء نماز؛ یعنی شک کنی که مثلاً تشهد را خوانده‌ای یا نه.
دو. شک در تعداد رکعت‌های خوانده شده.
سه. شک در این که آیا اصل نماز را خوانده‌ای یا نه.
یکی از شک‌هایی که زیاد ممکن است پیش بیاید، شک در رکعات سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی است.
در صورتی که چنین شکی در نمازت به وجود آمد، باید بنا را بر چهار بگذاری و نماز را تمام کنی و بعد یک رکعت نماز بخوانی. به

این نماز، نماز «احتیاط» می‌گویند که باید فقط حمد را بخوانی و آن هم به صورت آهسته.

بعضی موارد سجده سهو:

اگر بدون عمد در بین نماز حرف بزنی.

یک سجده را فراموش کنی و بعد از وارد شدن به رکوع، رکعت بعد یادت بیاید.

سجده سهو، دو سجده است که بعد از تمام شدن نماز انجام می‌دهی و در آن می‌گویی: بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و پس از آن تشهد و سلام را دوباره انجام می‌دهی.

احکام نماز بسیار زیاد است که بخش کمی از آن را گفتیم. تو باید برای دانستن همه آنها رساله مرجع تقلیدت را مطالعه کنی.

در این بخش با ستون دین و پرتکرارترین عبادت در زندگی‌ات آشنا شدی. نماز احکام ریز و درشت زیادی دارد. از مقدماتش گرفته تا نحوه‌ی انجام دادنش.

چند کلمه درباره گناه

یک چیز خیلی بدی مُد شده. اینکه می‌دانیم بعضی کارها از نظر دین اسلام «حرام» است. اما خیلی کوچک حساب‌شان می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: «من نمازم هیچوقت ترک نمی‌شه، حالا به خاطر چند لایخ ریش خدا منو جهنم نمی‌فرسته». یا اینکه «یه شب که هزار شب نمی‌شه» و از این جور توجیه‌های بی‌سر و ته.

این‌طور حرف‌های بی‌اهمیت، نشان دادن معصیت است. بله، خدا کریم و بخشنده است. ما باید همیشه به خدا امیدوار باشیم. اما این‌که ما جسارت کنیم و هر کاری می‌خواهیم بکنیم و بگوییم خدا می‌بخشد، کلاه گذاشتن سر خود است.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند:

بدترین و شدیدترین گناه، گناهی است که انجام‌دهنده‌اش آن را کوچک بداند.

مثلاً بعضی‌ها نامحرم‌ها را درجه‌بندی می‌کنند. نامحرم‌های غریبه را خیلی نامحرم می‌دانند و نامحرم‌های فامیل و آشنا را یک‌ذره نامحرم می‌دانند. در حالی که همه نامحرم‌ها به یک اندازه نامحرمند.

کوچک شمردن گناه، وسوسه شیطان است.

بعضی چیزها مثل چاقو است. هم می‌شود با آن میوه پوست کند، هم جنایت کرد. وجه منفعت و ضررش مساوی است. اما بعضی از وسایل مثل قمه و قداره است. با آن می‌شود میوه «هم» پوست کند. اما در اصل، آلت قتاله است. اگر کسی قمه به دست برود داخل خیابان، همه جیغ بنفش می‌کشند و فرار می‌کنند و می‌گویند

یارو آدم‌کش است و لات و الوات. حالا این آدم هزار آیه و قسم ردیف کند که من می‌خواهم با این قمه، میوه پوست بکنم!

بعضی وسایل ارتباطی مثل ماهواره هم حکم قمه را دارد. آلت قتاله فرهنگ و دین توست. دشمن هیچ قصدی از پخش شبکه‌های ماهواره‌ای جز تغییر دادن ذائقه‌ی من و تو ندارد. ماهواره، سنگر شیطان است روی پشت بام خانه‌ها. چون وقتی ذائقه‌ات عوض شد دیگر با نماز خواندن حال نمی‌کنی! دیگر نشستن پای روضه‌ی امام حسین (ع) به تو نمی‌چسبد. ترک بعضی عادت‌های حرام برایت سخت می‌شود و روز به روز اعتیادت به گناه و نگاه حرام بیشتر می‌شود.

گاهی همین گوشی موبایلی هم که دست توست، با آن همه نرم‌افزار توپ و باحال و اینترنت پرسرعتش، می‌شود مین و بمب خوشه‌ای و سلاح دشمن، برای قتل عام ایمان تو و دوستانت. پس هر فیلم و تصویر و مطلبی ممکن است ترکشی باشد بر قلب تو.

وقتی تو به سن تکلیف می‌رسی، ممکن است از انجام برخی تکالیف مثل غسل جنابت خجالت بکشی و به‌خاطر انجام ندادن آن، نمازها و اعمال دچار مشکل شود. و یا از پرسیدن بعضی مسائل ترس داشته باشی و یا خجالت بکشی. اما این را همیشه باید در نظر داشته باشی که حرف خدا مهم‌تر از حرف بندگان خداست. باید از خدا خجالت کشید نه از انسان‌ها.

بله، جایی که می‌بینی سلامتی‌ات در خطر است، می‌توانی مثلاً به جای غسل، تیمم کنی. اما خجالت کشیدن بهانه‌ی مجازی نیست برای ترک غسل. خدا حواسش جمع است.

اگر می‌خواهی در کارهایت موفق باشی و خدا در همه کارها به تو کمک کند، در همه جا و همه شرایط، فقط حرف خدا را گوش کن. خداوند، بنده حرف گوش کن را خیلی دوست دارد. سعی کن هرکاری که می‌کنی، قبلش حساب کتاب کنی که آیا خدا از این کار من راضی است یا نه؟

به قول یکی از بزرگان که می‌فرماید:

«بسم الله» قرنطینه است. اگر شما مقید باشید که همه کارهایتان را با یاد و نام خدا شروع کنید و به پایان برسانید، قطعاً گناه نمی‌کنید. چون در تاریخ بشریت سابقه نداشته که کسی گناهش را با یاد و نام خدا انجام دهد.

ما با این که تلاش کردیم بیشتر احکامی که تو به آن‌ها نیاز داری را بیاوریم، اما باز هم بسیاری از مطالب جا ماند. به همین خاطر تو باید مسائل دیگری که به آن احتیاج پیدا می‌کنی را از چند راه به دست بیاوری و مدام دنبال فهمیدن آن‌ها باشی تا خدای ناکرده گناهی مرتکب نشوی. آن چند راه این‌هاست:

۱. رساله مرجع تقلیدت

۲. تماس با دفتر مرجع محترم

۳. پرسیدن از افرادی که احکام را بلدند. مثل روحانیون و معلمان.

اولین واجب دین برای هر انسان، دانستن مسائلی است که به آن نیاز دارد. به همین خاطر است که خداوند در قرآن به سؤال کردن دستور می‌دهد و می‌فرماید:

از اهل علم و دانش بپرسید اگر نمی‌دانید.

فصل رازها

مجموعه‌ای از جدی‌ترین مسائل اخلاقی



راز اول نقشه گنج

نقشه اصلی و هدف از همه کارهای ما عبادت است و عبادت برای هرکس روشی خاص می‌تواند داشته باشد، یکی با درس خواندن، دیگری با پرستاری از مادر و... .

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»
جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا عبادت کنند.^[۱]

وقتی خدا در وجود آدمی استعدادی قرار می‌دهد، در قبال آن انسان را هم مسئول می‌داند که از آن استعداد در جهت اهداف الهی استفاده کند. و البته لزوماً هر چیزی که انسان در آن استعداد داشت، نقشه گنج نیست! گاهی شرایط ایجاب می‌کند فردی درس را رها کند، برود جنگ! گاهی شرایط ایجاب می‌کند فردی رشته مهندسی و پزشکی را رها کند و برود حوزه علمیه درس دین بخواند، درحالی که می‌توانست پزشک یا مهندس خوبی شود. گاهی شرایط خانوادگی باعث می‌شود فردی کارش را رها کند و به پرستاری از پدر و مادر مریضش بپردازد؛ در صورتی که اگر به کارش ادامه می‌داد، در آن کار جزء موفق‌ترین انسان‌ها می‌شد. مهم این است که در برابر اوامر الهی تسلیم باشیم؛ حتی اگر عقلمان درک نکنند. مهم این است که حتی اگر دلیل اوامر خداوند را نمی‌فهمیم، به آن عمل

۱. ذاریات / ۵۶

کنیم. تسلیم، بدون چون و چرا!

«شِبَعْتَنَا الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا الْآخِذُونَ بِقَوْلِنَا الْمُخَالَفُونَ لِأَعْدَائِنَا
فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا»

«امام رضا(علیه السلام) می فرماید: شیعیان ما کسانی هستند که در برابر امر و نهی ما تسلیم باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست»^[۱].

سخت است. عمل کردن، سخت است و حرف زدن، آسان. اما هرکس وقتی وجدانش را بگذارد روبه رویش و از خودش سؤال کند، می فهمد که وظیفه اش چیست. وظیفه ها با توجه به روزگار، مثل مسافری می ماند که مقصدش مشهد است و روزی از مسیر قم و تهران راه مشهد پیش می گیرد و روزی متوجه می شود که باید از مسیر یزد به مشهد برود، همه این راهها انتهایش یک چیز است، مشهد. انتهای مسیر به یک جا ختم می شود، اما مسیرها مختلف هستند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۱۷

راز دوم راز نقطه‌ها

یک نقطه می‌تواند معنی یک جمله را به‌طور کامل عوض کند، مثلاً «جدا» اگر نقطه‌اش برود بالا می‌شود «خدا»، یا «رحیم» که به شیطان می‌گوییم، اگر نقطه جیم را برداریم می‌شود «رحیم» که به خدا می‌گوییم!

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.»

«خداوند گفت: شیطان چه چیزی مانع شد که وقتی فرمان دادم به آدم سجده کن، سجده نکردی؟ شیطان گفت: من از او به‌ترم، من را از آتش آفریده‌ای و او را از گل^(۱)»

به شهادت قرآن اولین کسی که از فرمان ولی و مولایش سرپیچی کرده است و از دایره ولایت‌مداری خارج شده است، شیطان است. آن‌جا که خداوند او را امر کرد به سجده به آدم و شیطان خودش را برتر دانست و منیت، وی را گرفت و باعث شد از فرمان خداوند سرپیچی کند.

بر همین اساس است که ریشه تبعیت نکردن از ولی، منیت است و یک مسئله شیطانی، و هرکسی که از فرمان ولی‌اش تبعیت نکند، در واقع به سیره شیطان عمل کرده است. آن فرد احتمالاً در مواجهه با فرمان ولی، با خود فکر می‌کند

۱. . سوره اعراف، آیه ۱۲

که این مسئله زیاد هم درست نیست! یا این که فکر می‌کند در این مسئله خاص، او بهتر از ولی می‌فهمد و یا این که به شیوه‌های گوناگون نظر ولی را مطابق نظر خود تفسیر می‌کند! و... .

و اما برای خارج شدن از دایره ولایت‌مداری لازم نیست فرمان بزرگی را رعایت نکنیم، لازم نیست حتماً مسئله پیچیده‌ای را زیر پا بگذاریم تا تابع سیره شیطان شویم، بلکه همین که به اندازه یک نقطه از فرمان ولی تخطی کنیم، معنی زندگی‌مان عوض می‌شود. یک نقطه کوچک فاصله با ولی می‌تواند دلیل جهنمی شدن و بهشتی شدن باشد.

اگر بر روی «ح» در کلمه «حر» یک نقطه بگذاریم می‌شود «خر»! در ولایت‌مداری فاصله میان «حر» بودن و «خر» بودن تنها یک نقطه است!

راز سوم بی‌راهه

هیچ‌کس نباید تردیدی داشته باشد که نشست و برخاست با اهل انحراف، کم‌کم روی عقاید انسان تأثیر می‌گذارد و دیری نمی‌گذرد که انسان خودش را نیز منحرف می‌بیند. پس دوری کردن از اهل انحراف و انکار عقاید آن‌ها به زبان و قلب را باید جدی گرفت و این کار به این علت است که جزء آن‌ها محسوب نشده و انحراف آن‌ها ما را نیز گمراه نکند.

«مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»
«امام رضا(ع) می‌فرماید: هرکس سخنی از صوفیه (یکی از فرقه‌های انحرافی) نزد او به میان آمد و با زبان و دلش به انکارشان نپرداخت، از ما نیست و هرکس که آن‌ها را انکار کرد مثل آن است که در کنار رسول خدا(ص) با کفار جهاد کرده است^(۱)»

اما این هنوز اول راه است. سخت‌ترین بخش کار این است که با آن‌ها مبارزه شود، مبارزه هم مشخص است که باید در همهٔ زمینه‌ها باشد و در این میان قطعاً وظیفهٔ اصلی به دوش عالمان است. رسول خدا(ص) می‌فرماید: زمانی که انحراف و بدعت بین مردم امت من آشکار شد، پس وظیفهٔ عالم است که دانشش را آشکار

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۲۳

کند و اگر این کار را نکند، لعنت خداوند بر او باد»^[۱]
باید از آن‌ها ابراز نفرت کرد و این ابراز نفرت را ظاهر کرد، به نحوی
که دیگران همه متوجه شوند که ما از فلان گروه انحرافی متنفر
هستیم و این را هم خود خداوند به ما آموخته است و اولین فردی
است که «وای بر منحرفان» گفته است.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ»

«پس وای به حال کسانی که کتاب را با دست خود می‌نویسند و
آن‌گاه می‌گویند این کتاب از ناحیه خداست تا به این وسیله بهایی
اندک به چنگ آورند. پس وای بر ایشان از آنچه که دست‌هاشان
نوشت و وای بر آنان از آنچه به کف آوردند»^[۲]

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴
۲. سوره بقره، آیه ۷۹

راز چهارم ما دشمنان ما!

«عزت و ایستادگی در مقابل دشمن»
این مسئله آن قدر برای خداوند مهم است که آن را در کنار اعتقاد به خودش آورده است.^[۱]

ممکن است عده‌ای دشمن را بزرگ تصور کنند و بخواهند از آن طریق، راه را بر ایستادگی ببندند! در مقابل این‌ها باید به نیروی خداوند متکی بود.

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»
«مردمی (منافق) به آن مؤمنان گفتند: لشکر بسیاری علیه شما فراهم شده، از آنان بترسید (اما این تبلیغات و مکر دشمن به جای آنکه ترس در دل مؤمنان ایجاد کند) بر ایمانشان افزود و گفتند: در مقابل همه دشمنان، تنها خدا ما را کافی است و خدا یآوری نیکو است»^[۲]

و این‌که باید در مقابل دشمن، هوشمندانه عمل کرد. اگر لازم باشد، صلح کرد و به صلح و قرارداد با دشمن دقت کرد که راه فریب و دغلکاری نداشته باشد. بعد از صلح نیز باید که دشمن را زیر نظر

۱. اما آنهایی که گفتند پروردگار ما الله است و بر گفته خود پافشاری و استواری هم کردند...»،
سوره فصلت، آیه ۳۰
۲. سوره آل عمران، ۱۷۳.

گرفت و به صلح و قرارداد پایبند بود.

اگر می‌دانی خداوند راضی است، هرگز پیشنهاد صلح دشمن را رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امنیت کشور در صلح تأمین می‌گردد.^[۱]

اما مبادا (با دشمن) قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغل‌کاری و فریب، راه‌هایی وجود دارد.^[۲]
امام علی (ع) راه را به ما نشان می‌دهد:

«بترس و بترس از دشمن پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود تا غافلگیر کند، پس دوراندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن (خوش بین نباش)»^[۳]

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و بر آن چه بر عهده گرفتی امانت‌دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ‌یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست».^[۴]

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳

راز پنجم

سیب زمینی نباشیم!

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

«شما از ازل بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید. چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.»^(۱)

سیب زمینی چه فایده‌ای دارد؟ منظور فواید خوراکی نیست، منظور فایده‌ای است که سیب زمینی می‌تواند به جامعه برساند! سیب زمینی فرقی با برخی از ما انسان‌ها چیست؟! سیب زمینی چقدر در امور اجتماعی و فرهنگی فعال است و ما چقدر در این امور فعال هستیم؟!

فرض کنید که همه ما در یک کشتی هستیم، در میان اقیانوس، اگر یکی از همسفران ما بخواهد کشتی را سوراخ کند و باعث آمدن آب به داخل کشتی شود، آیا ما به او اجازه می‌دهیم؟ آیا می‌گوییم بگذار این کار را بکند به ما چه ربطی دارد؟! در جامعه اسلامی نیز، اگر کسی گناه کند، ضررش به همه جامعه می‌رسد، مثل همان سوراخ کردن کشتی؛ و اگر کسی کار خیر انجام دهد نفعش به همه جامعه می‌رسد. پس وقتی ما در آن کشتی، آن مسافر را از سوراخ کردن کشتی نهی می‌کنیم و دعوتش می‌کنیم به سالم نگه داشتن کشتی، در جامعه اسلامی نیز باید دیگران را دعوت به کارهای خوب کنیم و با بدی‌ها و کسانی که بدی‌ها را انجام می‌دهند،

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰

مبارزه کرده و آن‌ها را از انجام دادن آن کارها نهی کنیم.
«امر به معروف و نهی از منکر» کمک می‌کند که ما بهترین امت
باشیم و سیب‌زمینی نباشیم!

راز ششم در انتظار باران

کم‌آبی که شود مشکلات زیادی پدید می‌آید، امور عادی زندگی، کشاورزی و بسیاری از کارهای اقتصادی وابسته به آب هستند و محتاج باران. اگر مدت زیادی هم باشد که باران نباریده باشد و ما کشاورز باشیم، چه حالی خواهیم داشت؟ احتیاج زیادی به باریدن باران داریم و زمین‌هایمان همه در حال از بین رفتن هستند، در این حالت چقدر منتظر باران خواهیم بود؟! چقدر باران برایمان مهم می‌شود؟ چه رفتاری با ابرهای باران‌زا خواهیم داشت؟ اگر ابری باران‌زا ببینیم چقدر خوشحال می‌شویم؟ چقدر خدا را شکر می‌کنیم؟ و چقدر به آسمان و آن ابر خیره می‌شویم تا قطره‌ای باران ببارد؟!

کسانی که منتظر باران هستند، به باران و و تک‌تک قطره‌هایش نیاز دارند، به نظر شما یک منتظر باران با ابر بارانی چه رفتاری باید داشته باشد؟! دقیقاً همان رفتار و همان حال و هوا را باید در رفتار و تعامل با دانشمندان داشت. چرا که دانشمندان مانند ابرهای بارانی هستند.^[۱]

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^[۲]
«بگو آیا آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند یکسانند؟»

لازم نیست آن دانشمندان حتماً به معنای این دنیایی زنده باشند و برویم در کنارشان به صورت حضوری بنشینیم و کاسه طلب

۱. حضرت علی(ع) می‌فرماید: دانشمند مانند ابری است که [مردم] انتظار می‌کنند قطره‌ای از آن ببارد، مستطرفات السرائر، ص ۶۴.

۲. سوره زمر، آیه ۶

قطره‌های دانش و علم و حکمت به دست بگیریم، خیر! در این زمانه ما کتاب، نرم‌افزارهای آموزشی، سخنرانی‌های صوتی و تصویری و... همگی نوعی استفاده کردن از دانشمندان هستند. می‌شود از همه این‌ها استفاده کرد و قطره‌قطره حرف‌های گران‌بها جمع کرد برای آبادانی زمین دلمان.

و مجموعه‌ای از قطره‌های گران‌بهای نیز هستند که هرکدامشان برای آبادانی همه زمین‌ها کافی‌اند، اما حواسمان به آن‌ها نیست؛ قطره‌های باران معنویت از بهترین دانشمندان خدا، از بهترین بندگان خدا: معصومین(ع).

حرف‌های معصومین(ع) در لابه‌لای صفحه‌های کتاب‌ها منتظرند تا ما آن‌ها را بخوانیم و به کار بگیریم و مزرعه آخرتمان را به وسیله عمل به آن‌ها آباد کنیم. آن قطره‌ها را بیش از هر قطره دیگر جدی بگیریم. منتظران باران واقعی به دنبال آن‌ها هستند.

راز هفتم بی انصاف

هرچه به ذهنش می‌رسد را روانهٔ خدا می‌کند، با همان شش‌ها و سینه‌هایی که خدا نعمتش داده است، دود استشمام می‌کند و روزه‌اش را می‌خورد و باطلش می‌کند، با همان نیرو و انرژی و قدرتی که خدا ارزانی‌اش کرده است، خلاف نظر خدا عمل می‌کند و با همان فکر و مغزی که خدا برای یافتن حق و استفاده در جهت حق در اختیارش قرار داده است، فکرهای خلاف و پلید تولید می‌کند و اجرا.

دوست دارد گروکشی کند و خدا را مجبور کند تا اطاعتش کند، می‌خواهد تا وقتی خدا حاجتش را نداده است نماز نخواند، فکر می‌کند با نمازش چیزی نصیب خدا می‌شود و اگر خدا را از آن محروم کند، خدا می‌آید پیشش عذرخواهی. تا یک مصیبت کوچکی به «او» می‌رسد، خدا را از عدالت ساقط می‌کند و تا ذره‌ای مشکلات زندگی دوره‌اش می‌کنند، دیواری کوتاه‌تر از دیوار خدا پیدا نمی‌کند و همه چیز را می‌اندازد گردن خدا.

همهٔ این‌ها را می‌گوید و همهٔ این کارها را می‌کند، اما خدا باز منتظرش می‌ماند و فانوس‌های حقیقت را یک‌به‌یک سر راهش قرار می‌دهد، شاید که به مسیر حق باز گردد.

خدا یکی از آن فانوس‌ها را روشن می‌کند، یک‌بار که از خدا ناراحت است و دلش گرفته است، خدا توفیقش می‌دهد کمی قرآن بخواند، آیه‌ای ذهنش را می‌گیرد. آیه کوچک است، اما عجیب با دلش بازی می‌کند. جزء سی‌ام، سوره عادیات، آیهٔ ششم.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ.»

«به‌درستی که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس

است.»

یاد تمام نعمت‌های خدا می‌افتد و پشیمان می‌شود، به این فکر می‌کند که هرچه باشد «او» خداست، انسان نیست و با ناسپاسی انسان، خدایی برخوردار می‌کند نه انسانی.

راز هشتم فانوس

یکی از نعمت‌های خداوند، چشم سر است. همین چشمی که به وسیله آن جهان را می‌نگریم و یکی از نعمت‌های بزرگ‌تر خداوند، چشم دل است. چشم دل همان است که مثل فانوس مسیر تیره و تار را در دل بیابان بر ایمان روشن می‌کند. از خودمان سؤال کنیم: می‌شود کسی چشم داشته باشد ولی به وسیله آن نبیند؟! xxx

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^[۱]

و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند.

بله می‌شود! می‌شود چشم داشت ولی ندید و داشتن چشم و ندیدن می‌شود دلیل که اهل غفلت باشیم. و باز از خود سؤال کنیم: چه چیز باعث می‌شود که چشم دلمان نبیند و اهل غفلت شویم؟ و چه عواملی این غفلت را ایجاد می‌کنند؟! بر اساس آیات قرآن کریم، عوامل مختلفی را می‌توانیم ذکر

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹

کنیم، اما یکی از مهم‌ترین عوامل این مسئله «لجاجت» است. باید بدانیم که لجاجت با جهالت فرق دارد. در جهالت ممکن است فرد متوجه زشتی عملش بشود و در نهایت از آن دست بردارد، اما لجاجت ناشی از ندانستن نیست و از روی عناد و تکبر است! فرد لجوج حقیقت را می‌داند، اما از روی عناد و غرور و تکبر دست از آن بر نمی‌دارد. فرد لجوج را فقط و فقط لطف الهی می‌تواند به مسیر حق بازگرداند.

راز نهم به خلقت من نخند!

«وای به حالت!»

اگر این جمله را پدر و مادر، یا معلم و مدیرمان بگویند، ته دلمان می‌لرزد. حالا تصور کنید خدا این جمله را بگوید. در قرآن چند مورد آمده است که خداوند، با وجود همهٔ مهربانی‌اش، به خطاکاران می‌گوید «وای به حالتان!». یکی‌شان را بارها خوانده‌اید. اولین آیهٔ سورهٔ همزه است:

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ^۱

اما «هُمَزَةٌ لُّمَزَةٌ» کیست که خداوند با این شدت به او هشدار داده است؟

او کسی است که کمبودهای دیگران را دست‌آویزی برای خنده و شوخی قرار می‌دهد؛ کسی که بقیه را دست می‌اندازد و سوژه‌ی خنده‌شان می‌کند؛ کسی که با طعنه‌های غرورآمیزش دیگران را تحقیر می‌کند؛ کسی که با نگاه و کلام و حرکاتش، دیگران را به ریشخند و استهزا می‌گیرد.

در ترجمهٔ آیه هم آمده است: «وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌کننده»

علم روان‌شناسی می‌گوید کسی که دیگران را به تمسخر می‌گیرد و از راه کوچک کردن دیگران دنبال بزرگی شدن خودش است، در شخصیتش ضعف و در زندگی‌اش کمبودی دارد، که از این طریق در پی جبران آن است.

گاهی توی روضهٔ امام حسین می‌نشینیم و نمی‌دانیم چرا گریه‌مان

۱ سوره همزه، آیه ۱

نمی‌گیرد؛ خنده‌ای که موضوعش، بنده‌ای از بندگان خداست، دل را سنگ می‌کند و دلی که سنگ شد، دعایش هم بالا نمی‌رود؛ چون یکی از مقدمات «دعا» و «نیایش» نرم بودن دل است. خود خدا با کلام خودش خطاب به من و تو توضیح می‌دهد که چرا نباید دیگران را مسخره کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرِ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها [نزد خدا] از بقیه بهتر باشند؛ و گروهی از زنان هم زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید آنان [نزد خدا] بهتر از بقیه باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از اینکه او ایمان آورده، نام کفرآمیز بگذارید...^[۱]

مردمی که قرآن در زمان‌شان نازل شد و خدا چنین دستوراتی را به‌شان داد، وایبر و واتس‌آپ نداشتند. روزانه هزاران جک و کلیپ و صدای خنده‌دار برای هم نمی‌فرستادند که روی هم لقب بگذارند و به هم بخندند. آن موقع خندیدن به دیگران به این سادگی‌ها نبود.

پس به نظر شما این آیات بیشتر خطاب به آنان بوده است یا ما؟ خدا رسماً به همه‌ی انسان‌ها در تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌گوید شما و آن‌ها که مسخره‌شان می‌کنید هر دو بنده‌ی من هستید و این منم که به هردوتان آگاهم، پس وای به حالتان اگر کسی را مسخره کنید.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۱

راز دهم هم صدا شدن

دستورات مختلف دین را می‌گذاری روبه‌رویت و نگاهشان می‌کنی. دستور به نماز، روزه، حج، خمس، زکات، ادای دین، حقوق والدین و فرزندان و... همه این دستورات ریشه دارند در قرآن کریم و سخنان معصومین (ع).

اما یک دستور دیگر هم هست که گاهی عده‌ای می‌خواهند خارج از قرآن جلوه‌اش بدهند! یک دستور دیگر هم هست که دستور است، ولی عده‌ای دوست دارند نبینندش! اگر دستشان می‌رفت شاید این آیه را از قرآن حذف می‌کردند! کسی چه می‌داند؟! چقدر بد و سخت است دستوری قرآنی را غیرقرآنی جلوه دادن. چقدر بد است دستور خدا را غیر خدایی جلوه دادن.

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^(۱)

«و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید. و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین

۱. سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳.

خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد. شاید پذیرای هدایت شوید.»

«دستور به وحدت». آیه‌اش در پس ذهن همه است و خیلی‌ها شنیده و دیده‌اند و در آن تأمل کرده‌اند. اما بار دیگر عمیق نگاهش کنیم. «وحدت» یکی از دستورات خداوند است. دستور به چه کسانی؟ خطابش با کیست؟ با ما. با من. با تو. با همهٔ مسلمانان. با همهٔ کشورهای اسلامی با همهٔ مؤمنین به اسلام در سراسر دنیا. آیا ما به این عمل می‌کنیم؟! و چقدر بد است کشوری داعیه‌دار وحدت باشد اما در گوشه و کنار باشند عده‌ای در همین کشور که خرابش کنند. دشمن خودی زخمش سخت‌تر، کاری‌تر و بزرگ‌تر است. از غریبه که انتظاری نیست. هست؟!»

(= ÷ ۱ × + -)

تعجب نکنید این علامت‌ها به اشتباه نقش نشده‌اند! هرکسی که کمی با ریاضی و آمار و ارقام سر و کار داشته باشد، این علامت‌ها را می‌شناسد و در روز بارها و بارها از این علامت‌ها استفاده می‌کند تا به وسیلهٔ این علامت‌ها به امور آمار و ارقامی و حساب و کتابش برسد.

معمولاً وقتی آخر سال می‌شود بانک‌ها، شرکت‌ها، ادارات و مؤسساتی که با پول و سرمایهٔ مالی سر و کار دارند، میزان گردش سرمایه و سود و زیانشان را بررسی می‌کنند. یا این که مثلاً دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی عملکرد یک‌سالهٔ خود و پیشرفت و یا پسرفت علمی مؤسسه و دانشجویانشان را مورد بررسی قرار می‌دهند و به نوعی همهٔ مردم از کاسب و مدیر و دانشجو گرفته تا ورزشکار و

مهندس و پزشک، وقت و زمانی را برای محاسبه عملکرد یک ساله خود قرار می‌دهند.

این محاسبه‌ها مال آخر سال است؛ اما یک کاسب خوب و یک بازاری موفق و هوشمند، به جای آخر سال، هر روز با این علامت‌ها سر و کار دارد و هر روز، کارش محاسبه است. میزان فروش روزانه، بدهی‌ها، میزان اجناس موجود در انبار، چک‌های پاس شده و برگشت خورده و... همه را هر روز و در انتهای کار روزانه‌اش محاسبه می‌کند و حواسش به تک‌تک ریال‌های خرج شده هست. در میان این محاسبه‌ها، یک چیزی هست که کسی حواسش به آن نیست، یک چیز هست که از آن گوشه ما را نگاه می‌کند و منتظر است که این علامت‌ها را برایش به کار بگیریم، اما... اما کسی نگاهش نمی‌کند و دیده نمی‌شود: عُمَر و نَفَس...

«لَيْسَ مِثْلًا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا خَيْرًا اسْتَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ وَ حَمِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَمِلَ شَرًّا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ»
«امام رضا (ع) می‌فرماید: از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود نرسد؛ پس اگر کار خوبی انجام داده بود، خدا را شکر کند و از خدا بخواهد که آن کار را بیشتر و بهتر بتواند انجام دهد و اگر کار بدی انجام داده بود، استغفار و توبه نماید.»^(۱)

۱. مشکاة الأنوار، ص ۲۴۷.

راز یازدهم رویاهای من!

شما وقتی کوچکتر بودید چه رؤیاهایی داشتید؟ کمی به آن‌ها فکر کنید. اگر چیزی بود که واقعاً دوست دارید انجام بدهید، به دنبالش بروید. این همان هدف داشتن و به دنبال هدف رفتن است. فقط کافی است وقت بگذارید و به آن‌ها کمی فکر کنید. به این فکر نکنید که بقیه چه می‌گویند. اگر این کار را کردید، یعنی قدم اول را برداشته‌اید که مهم‌ترین قدم است. همین که «هدفی» برای خود داشته باشید.

اهداف ما همان رؤیاهای و آرزوهای ما هستند. قدم بعدی برنامه‌ریزی کردن است. این‌که چطور به این هدف مورد نظر برسید. هدف، هر چیزی می‌تواند باشد؛ مثل انجام یک رشته ورزشی. منتها باید خسته نشد و تا آخر دنبال این هدف رفت و ناامید نشویم و همچنین از این شاخه به آن شاخه نپریم. اگر مثلاً رشته ورزشی را انتخاب کردیم، تا به انتها دنبال کنیم تا به نتیجه دلخواه برسیم. و قدم بعدی اقدام کردن است؛ مثل ثبت‌نام کردن در باشگاه در همان مثال ما که ورزش بود، یا اگر هدف قبولی در دانشگاه است، بیشتر درس خواندن و صرف‌نظر کردن از خیلی تفریحات و کارهای بیهوده است.

باید دانست که اهداف دو نوع است: کوتاه‌مدت و بلندمدت. کوتاه‌مدت آن دسته اهداف است که برای امروز و فردای ماست. ولی اهداف بلندمدت برای مثلاً ده سال آینده و بیشتر می‌باشد. باید انسان هدف کوتاه‌مدت و بلندمدتش برای خودش مشخص باشد. با یک نگاه به زندگی افراد موفق، متوجه می‌شویم که این افراد همه در ابتدا اهداف مشخصی داشته و اکثراً زندگی سخت و

مشکلی داشته‌اند، ولی هیچ‌وقت از رسیدن به هدفشان خسته و ناامید نشدند و در این راه ثابت‌قدم بوده‌اند. انتخاب هدف و هدف‌دار بودن، کمک می‌کند تا وقت‌مان بیهوده تلف نشود و کارهای مفیدی بتوانیم انجام دهیم و زندگی خوشبخت و موفق‌تری داشته باشیم.

کلام آخر این که هدف اصلی و واقعی ما باید رضایت خداوند باشد و با توکل بر خدا و کمک از حضرت حق بتوان به اهداف دیگرمان در زندگی برسیم.

راز دوازدهم

یکی تکلیف من را روشن کند!

این که وظیفه اصلی را از وظایف گوناگون دارای مراتب مختلف اهمیت تشخیص دهیم، یکی از نکات مهم است. مثل قضیه عاشورا که امام حسین (ع) این وظیفه را انجام دادند و در شناخت آن چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد و این یکی از آن نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمین و در دوران مختلف است. یعنی افراد در یک برهه از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه نکنند.

در قضیه عاشورا نیز عده‌ای همراه امام آمدند و عده‌ای نیامدند. هرچند که حتی مؤمن بودند. این طور نبود که چون اهل دنیا بودند نیامدند، بلکه این را تشخیص ندادند که باید همراه امام بیایند. وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند. کار اصلی و محوری را با کار درجه دو و سه اشتباه کردند. همچنان که الآن نیز کسانی هستند که دچار این اشتباه می‌شوند.

از نظر امام حسین (ع) مبارزه با اصل قدرت طاغوتی، واجب‌ترین کارها بود. روشن است که اگر امام در مدینه می‌ماند، احکام الهی را برای مردم تبلیغ، و معارف اهل بیت را بیان می‌کردند، عده‌ای را پرورش می‌دادند و بسیاری از کارهای دیگر. ولی امام این‌ها را وانهاد و به سمت عراق رفت و این وظایف را فدای وظیفه مهم‌تری کرد. امروز نیز چنین است؛ برای مردم در جامعه اسلامی‌ای مثل ایران، چه تهدیدی از همه بالاتر و چه دشمنی از همه خطرناک‌تر است.

وظیفه همان تکلیف است. شناخت تکلیف بدون شناخت طرفین تکلیف ممکن نیست. هم باید آن که در برابر او تکلیف داریم را

بشناسیم و هم مکلف را. آن که فقط برای خود زندگی می‌کند، از حیوان هم پست‌تر است؛ چرا که حیوانات هم در عالم خود گرفتار خودخواهی محض نیستند، بلکه احیاناً به غیر خود هم توجه دارند. و آن که فقط برای غیرخود زندگی می‌کند، به خود ظلم می‌کند و ظلم ناپسند است.

بنابراین انسان باید خود را بشناسد و به وظایف خود در برابر خود آشنایی یابد و با تعهد دینی و الهی، خود را به انجام آن ملزم و مقید بداند.

ما انسان مطلوب و معتدل را کسی می‌دانیم که با تکیه بر تعلیمات دینی و الهی به همراه ایمان به غیب و استمداد از مبادی دینی، از جادۀ تعادل خارج نشود. به همین جهت مبدأ همهٔ وظایفی که انسان در برابر خود و دیگران و جهان دارد، تعلیمات پیامبران آسمانی است.

در پایان یادآور می‌شویم که عمل به تکلیف، همواره با مشقت همراه است و این امر با خواسته‌های نفسانی انسان ناسازگار است. انسان مسئول، دائماً در معرض عوامل وسوسه‌انگیز قرار می‌گیرد. به‌گونه‌ای که عمل به تکلیف را بر او دشوار می‌سازد. که این عوامل بسیارند؛ مثل ترس از جان و مال و بازماندن از فعالیت‌های دیگر و نیز هواهای نفسانی و... و تنها کسانی که ایمان قوی به خدا داشته باشند می‌توانند به راحتی از موانع بگذرند.

راز سیزدهم داستان آن شب

«ما نمی‌تونیم به دلمون یاد بدیم که نشکنه، ولی می‌تونیم بهش یاد بدیم که اگه شکست، لبه تیزش دست اونیه که دلو شکسته نبره.»

با صدای پیامک گوشی خود از جا برخاسته و شروع به خواندن متن بالا کردم. بی‌توجه به محتوای آن، پیام را حذف کرده و مشغول نوشتن متن خویش شدم. حتی بدون لحظه‌ای درنگ، تأمل، توقف و یا حتی تفکر، به‌راستی چرا...؟

قضیه مربوط به مهمانی پنجشنبه‌شب هفته قبل بود که در منزل ما برگزار می‌شد. من مهمانی پدر و مادرم را که برای من تدارک دیده شده بود، به‌خاطر تنبلی یا تفریح با رفقا یا هر کار دیگری که به نظر من در آن لحظه از پدر و مادر و خانواده‌ام مهم‌تر به‌نظر می‌رسید، ترک کردم. این پیام برادرم هم به همین دلیل بود. برای تلنگری به من! برای منی که دل والدین خویش را شکسته و آن مهمانی یک‌ساعته را ترک کردم و مشغول تفریح خود شدم. پدر و مادرم از این عمل من حتی خم به ابرو نیاوردند. دلیل این کارم را خودم هم نمی‌دانم. شما اگر می‌دانید، بگویید.

و اما...

یادت نیست کوچک بودی، آن‌قدر کوچک که حتی قدرت دورکردن مگسی را ازخود نداشتی، مادر این زحمت را برایت می‌کشید تا تو رشد کنی و پدر، صبح تا شب عرق می‌ریخت تا لقمه نانی حلال بیاورد که بخوری و گوشت شود به استخوانت و بزرگ شوی. و حالا بزرگ شده‌ای، خوش‌تیپ و خوش‌هیكل، دیگر اصلاً آن‌ها را قبول نداری. به اینترنت می‌روی و آن‌ها را که به این

تکنولوژی نرسیده‌اند، مسخره می‌کنی و خود را باسواد میدانی و آن‌ها را بی‌کلاس می‌پنداری و از راه رفتن کنار آن‌ها یا معرفی آن‌ها به عنوان پدر و مادر به دوستانت خجالت می‌کشی و والدینت این موضوع را دانسته و خود را کنارکشیده و تمام امکانات مورد نیازت را چه ضروری و چه غیرضروری برای تو فراهم نموده که مبادا فرزند عزیزتر از جانشان لحظه‌ای خجالت بکشد. حتی شنیده‌ام زور هم می‌گویی و گاهی برای حرفشان تره هم خُرد نمی‌کنی!

حواست باشد تو یک مگس را حریف نبودی، آن‌ها تو را به این‌جا رساندند. مواظب باش آن‌چه بودی را فراموش نکنی که روزی هم تو را فراموش می‌کنند. همین الآن برو و لب‌هایت را به نشانه تعظیم به دستانتان نزدیک کن. شاید این آخرین باری باشد که می‌توانی لبخند آن‌ها را ببینی.

خیلی نصیحت کردم، نه؟ ولی نه، شاید این نصیحت‌ها به‌جا باشد. اما نه برای تو، نه برای دوستان تو، بلکه برای خودم. نمونه‌اش هم همین شکستن دل پدر و مادرم.

ناراحت کردن هر انسانی گناهی است بس عظیم، که فقط با درخواست بخشش از خداوند آمرزیده نمی‌شود، بلکه باید هرطور شده فرد را از خود راضی کنیم و هرکدورتی که هست را برطرف کنیم. حالا چه با هدیه دادن و چه با عذرخواهی کردن.

در مرحله اول باید انسان مراقب باشد که دل کسی را نشکند و اگر این اتفاق افتاد، سریع جبران کند و دل آن فرد را به دست آورد. دل‌آزردن و دل‌شکستن اگر ناحق باشد، نامش اذیت مؤمن است، که از گناهان کبیره محسوب می‌شود. پیامبر (ص) می‌فرماید: هرکس مؤمنی را به ناحق اذیت کند، مثل این است که ده‌هزار

مرتبہ مکہ را خراب کرده و ہزار فرشتہ را کشتہ باشد۔
قرآن در این زمینہ می‌فرماید: کسانی کہ مردان و زنان مؤمن
را می‌رنجانند، درحالی کہ استحقاق آن را ندارند، بار بہتان و گناہ
آشکاری را بہ دوش کشیدہ‌اند۔

راز چهاردهم همه‌ی درختان جنگل!

وَ اَمَّا حَقُّ الْكَبِيرِ، فَاِنَّ حَقَّهُ تَوْفِيرٌ سِنَّهٗ.
حق فرد سالخورده و کهنسال آن است که سالخوردگی او را
احترام بگذاری. «امام سجاد علیه‌السلام»

جنگل چیست؟ جنگل مجموعه‌ای است از درخت‌های کوچک و بزرگ؛ درخت‌های بلندبالایی که چند ده متر، قد کشیده‌اند و همین مقدار نیز ریشه در خاک دارند و پیچک‌هایی که پیچ‌زنان دور درخت‌های بزرگ‌تر را گرفته‌اند و خودشان را بالا کشیده‌اند، یا درختچه‌هایی که چون نمی‌توانند روی ساق خودشان راست بایستند، به بزرگ‌ترهایشان تکیه داده‌اند، و در این بین سبزه‌هایی که در سایه درخت‌ها و درختچه‌ها رشد کرده‌اند. شاید بشود گفت که ما هم مثل همین درخت‌هاییم؛ برای این که رشد کنیم، به درخت‌های بزرگ‌تر تکیه می‌کنیم تا بتوانیم بالاتر برویم، و بزرگ‌ترهای دور و بر ما نیز مانند همین درخت‌ها هستند که دسترسی بیشتری به نور دارند و ریشه بیشتری دوانده‌اند.

به همین خاطر نیز هست که آنچه در دین آمده بر احترام به بزرگان تأکید دارد.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

از ما نیست آنکه بزرگ ما را احترام نکند.

گاهی وقت‌ها احترام به بزرگ‌تر شکل می‌گیرد، مثلاً پیش دستی در سلام کردن که اسلام به آن استحباب بخشیده، یا بخشیدن جای نشستن به بزرگتر، یا به احترام سخن گفتن با ایشان. این‌ها نمونه‌هایی است از آنچه که یک بچه‌مسلمان باید رعایت کند و البته

که این عالم نظامی برگشت‌پذیر دارد، چنان‌که احترام به بزرگ‌تر، احترام کوچک‌تر را به همراه دارد و در این چرخ‌وفلک روزگار، کسی که امروز در جایگاهی کوچک‌تر احترام می‌کند، فردا روزی که بالاتر قرار بگیرد، احترام خواهد دید.

خلاصه آن‌که پیران و بزرگان احترام ویژه‌ای دارند، چنان‌که پیامبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی فرمودند: «وجود پیران سالخورده بین شما، باعث افزایش فیض ربوبی و بسط نعمت‌های الهی است.»

پس چنان‌که آمده، خداوند باری تعالی برای سالخوردگان احترام قائل است، پس چرا بنده خدا برای پیران احترام قائل نباشد؟

احترام به معلم

وَ اَمَّا حَقُّ الْكَبِيرِ، سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ فَالْتَعْظِيمُ لَهُ.

اما حق کسی که به علم‌آموزی اداره‌ات می‌کند، آن است که او را بزرگ بداری. «امام سجاد علیه‌السلام»

شیء با ارزشی را که بخواهند به چشم همه بباید، پشت شیشه می‌گذارند. شیء با ارزش، پشت شیشه است. اما شیشه را تمیز می‌کنند و مواظب‌اند که شیشه آن ترک بردارد یا نشکند. چرا از شیشه آن مراقبت می‌کنند؟ آن‌چه که با ارزش است که شیشه نیست، شیء درون آن است! اما آن‌چه باعث می‌شود دیگران به آن دسترسی داشته باشند و بتوانند از آن استفاده کنند همان شیشه‌ای است که دور آن را گرفته و از آن مراقبت می‌کند.

علم و دانش نیز در بین همه ارزشمند است و احترام برای آن قائل‌اند و منتقل‌کننده آن نیز دارای احترام است. آن کسی که باعث می‌شود آدمی به علم دست پیدا کند، معلم است. برای همین نیز امیرالمؤمنین فرموده‌اند که: «از جای خود برای پدر و آموزگارت برخیز، اگر چه فرمانروا باشی.»

و شکلی که دین برای احترام مشخص کرده، در رساله حقوق امام سجاد آمده که: احترام مجلسش را حفظ کنی، یا این که به گفته‌هایش توجه کنی، بدین شکل که چشم و گوش و فهم تو در اختیار او باشد.

راز پانزدهم

فقط چند دقیقه عاشقی!!

این دوران و این سن و سال، زمان عجیبی است که شوق‌های فراوانی به یک‌باره دل آدم را می‌گیرد و آدم می‌خواهد به همه‌جا برسد، می‌خواهد از همه طرف قد بکشد و زودتر بزرگ شود، می‌خواهد از همه طعم‌ها بچشد و همه راه‌ها را تجربه کند، آن‌قدر که بعضی وقت‌ها می‌خواهد از بامی، پشت‌بامی بپرد شاید بتواند پرواز کند! این قدر شوق داشتن برای رفتن هر راهی که به ذهنمان برسد، توان زیادی هم می‌خواهد، آن‌قدر شور می‌خواهد که تمام راه بدویم و خسته نشویم! آن‌قدر نشاط می‌خواهد که راه‌های مختلف را کشف کنیم. پس باید یک نفر باشد که اگر قرار شد از بالای بلندی بپریم با ما بپرد! یا دست کم بفهمد که چرا می‌خواهیم بپریم! باید یک نفر باشد که وقتی خسته شدیم، جوراب‌ها را بکنیم و پاهامان را فرو کنیم در حوض خنکش! باید یک نفر باشد که وقتی رسیدیم به قلعه‌مان و دیدیم اینجا هم به جز این که سردتر است هیچ خبری نیست، بشود از آتشش گرم شد.

آتش ارتباط بین دو نفر که هم‌جنس هم نباشند، از این نوع آتش‌هاست.

و البته آتش ارتباط بین دو جنس مخالف هم مثل همه آتش‌های دنیا، گرمای مطبوعی دارد که وقتی دست و صورتمان را به آن نزدیک می‌کنیم حس خوب حرارتی که به نرمی روی پوست بخزده‌یمان می‌نشیند را می‌فهمیم، صدای قلبمان را می‌توانیم بشنویم که از وجود این حرارت تند شده و لبخندی که از سر رضایت روی لب‌هایمان نشست.

و البته آتش ارتباط بین دو جنس مخالف مثل همه آتش‌های

دنیا اگر بی حساب و کتاب به آن نزدیک شویم، سر آستینمان را می‌سوزند و البته عین لطف است که سر آستینمان بسوزد. وای به وقتی که دستمان در این میانه نزدیک شدن بی حساب، ناغافل بسوزد و تا مدت‌ها اثر آن روی پوستمان بماند تا مجبور شویم هی سر آستینمان را بکشیم پایین که مبادا کسی جای چروک سوختگی را ببیند.

این دوران و این سن و سال، زمان عجیبی است که بی حساب و کتاب دل به خیلی دریاها می‌زنیم. قاعده‌ها را نادیده می‌گیریم و یا در حالت بهتر، رفتار دیگران را به رسم قاعده می‌بینیم. در این دریایی که دل به آن زده‌ایم هر لحظه موجی می‌آید و ما را ناغافل جابه‌جا می‌کند. و اگر حواسمان نباشد سر آستینمان سوخته! چه کسی می‌تواند حدودش را مشخص کند تا نه سر آستین بسوزد و نه از سرما یخ بزنییم؟ حتماً کسی که خودش گرما را در آتش قرار داده، خودش هم مشخص می‌کند چقدر باید دور باشیم و چقدر باید نزدیک.

راز شانزدهم موش در مزرعه

کشاورزی که زمینش آفت بزند یا محصولش را موش‌ها یا ملخ‌ها بخورند، همان مقدار ناراحت می‌شود که بخواهد محصولش را دور بریزد! و حتماً این کشاورز عقلش را از دست نداده که بخواهد محصول سالمش را با دستان خودش بیرون بریزد! ما مثل همان کشاورزیم؛ یعنی دوست نداریم کسی وقت ما را یا پول ما را یا اسباب و وسیله ما را خراب کند. اما تنها تفاوتی که با این کشاورز داریم این است که خودمان با دست خودمان نعمت‌های در دستمان را تلف می‌کنیم! یعنی اگر کسی بخواهد پولمان را به زور از دستمان بگیرد مقاومت می‌کنیم، اما خودمان در خرج کردنمان اینطور نیستیم! اگر کسی بخواهد وقتمان را بگیرد و مزاحمان بشود که نتوانیم به کارهای اصلی‌ترمان برسیم از او متنفر می‌شویم، اما خودمان به سادگی وقتمان را به بطالت می‌گذارانیم! و این قدر که نسبت به بقیه خساست داریم، نسبت به اعمال و رفتار خودمان خسیس نیستیم. شاید هم حواسمان به این نکته در قرآن نیست که «قطعاً اسراف کنندگان برادران شیطان هستند.»

بردار شیطان بودن هم شاخصه‌هایی دارد که یکی از آن‌ها کفران نعمت است، یعنی نتواند از نعمتی که خداوند در اختیار آدمی قرار داده، به خوبی استفاده کند. همان‌طور که از مصادیق شکر نعمت، تنها شکر زبانی نیست و استفاده به‌جا و درست از آن نعمت شکر برتر است، از این‌گونه شکر هم است که خداوند به دارایی انسان برکت می‌دهد. کما این‌که در حدیثی از امام صادق عکس این موضوع نیز هست که امام فرمودند: «همانا اسراف با کمی برکت همراه است.»

یک عیب دیگر این‌گونه از خیر نعمت‌ها مان گذاشتن هم، این است که روزگار به زودی ما را محتاج همان وسایلی می‌کند که امروز در خرج کردن آن هیچ هراسی نداریم. بالاخره کسی که روز روشن چراغ روغنی روشن می‌کند، به شب نرسیده به همان روغن چراغ احتیاج پیدا می‌کند.

این سن و سال دوران خوبی است برای هماهنگ کردن دخل با خرج. چون که فردا روز که بخواهیم دست در جیب خودمان کنیم، باید یادگرفته باشیم چطور خرجمان را آهسته‌تر کنیم.

راز هفدهم فردا نوبت من خواهد شد

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ^(۱)

وای بر حال هر بدگوی عیبجویی

این که دیگران را مسخره می‌کنیم، علت‌های مختلفی دارد؛ یکی اش مثلاً این است که خودمان را از دیگران پایین‌تر می‌بینیم، پس حالا که ما نمی‌توانیم برویم بالا، او را می‌کشیم پایین. حسادتمان نمی‌گذارد او را یک پله بالاتر از خودمان ببینیم و یا حتی برعکسش! خودمان را آن‌قدر بالاتر از بقیه گرفته‌ایم که حق خودمان می‌دانیم از روی بقیه رد شویم! تا بقیه را چیزی حساب نکنیم. اما این خیلی بد است که بلد نیستیم دوستانمان را بخندانیم، برای همین هم شروع می‌کنیم یکی را مسخره کردن و به او خندیدن! اما یک دلیل مسخره دیگر هم، قشنگ مسخره‌کردنمان است! استعدادمان در ادای کسی را در آوردن گل کرده! یکی دوبار هم که دوربری‌ها مان حال کنند، دور بر می‌داریم!

می‌چرخیم و می‌چرخیم و می‌چرخیم و آدمی هم که می‌چرخد، گیج است. نمی‌فهمند کجا دارد می‌رود. گاهی به چپ منحرف می‌شویم و گاهی به راست. گرم که شویم نمی‌فهمیم آنی که مسخره‌اش می‌کنیم، بزرگترمان است یا رفیق صمیمی‌مان یا اعتقاداتمان، و صدای «تندتر و تندترش کن» دیگران در گوشمان آنقدر بلند است که از کارمان کیف هم می‌کنیم! این صدای «تندتر و تندترش کن» می‌تواند صدای خودمان هم باشد که بوی

۱. سوره همزه آیه ۱

گند نفرت از دیگری از آن بلند شده یا بوی نفهمیدن کارهای دیگران.

حقیقت آن است که زمین هم می‌چرخد. روزی هم کسی پیدا می‌شود که ما را مسخره می‌کند و حس بد تحقیر شدن و در خود فرو رفتن و خجالت کشیدن را می‌چشیم! اینجا هم اگر نشود، در روایتی است در کنزالعمل که بر مسخره‌کننده دری از بهشت باز می‌کنند و می‌گویند «وارد شو» و چون نزدیک شود در بسته می‌شود و در دیگری باز می‌شود و می‌گویند «وارد شو» و این کار آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا شخص دیگر به سمت در نمی‌رود!
و آخر این چرخیدن آن است که با سر می‌خوریم زمین!

راز هجدهم تومن نیستی

فکر کنید پزشکی هست که کار چشم‌پزشکی می‌کند! و در کنار او هم پزشک دیگری است که کار دندان‌پزشکی انجام می‌دهد. از قضا پزشک دندان بسیار هم در کار خودش شهره است و همه هم دوستش دارند! پزشک چشممان که تازه کار خودش را شروع کرده و خیلی دوست دارد او هم به شهرت دندان‌پزشک برسد، می‌آید و ابزاری که دندان‌پزشک دارد را می‌بیند و عیناً همان‌ها را برای مطب خودش می‌خرد. و و اگر فکر کنیم که او بخواهد همان کارهایی را کند که دندان‌پزشکمان انجام می‌دهد، می‌شود انتظار داشت که وقتی کسی که چشمش درد می‌کند به چشم‌پزشک مراجعه کند چشم‌پزشک بخواهد مثل دندان خراب که می‌کشند چشم بیمار هم از کاسه در بیاورد!

مثال پرتی بود؟! اما واقعیت آن است که خیلی از کارهای ما به مسخرگی همین پزشک است یعنی ابزاری را می‌خواهیم که دیگران دارند! یا ادای همان‌ها را در می‌آوریم که ربطی به ما ندارند! او دارد کاری می‌کند و ما کار دیگری! او احتمالاً هدفی دارد و ما هم حتماً هدفی داریم! ما امکاناتی داریم که او ندارد و او هم امکاناتی دارد که ما نداریم و هر کدام هم به راه خودمان می‌رویم!

تازه همه این‌ها در حالتی است که او مثل دندان‌پزشکمان راه درستی را برود که بخواهیم مثل او باشیم، اگر که خودش هم از راه پرت باشد که ما هم به دنبالش از مسیر خارجیم!

و متأسفانه باید گفت آنچه که در بین مان رایج است نه دنبال کردن افراد بالاتر از خودمان، بلکه افرادی است که در سطح خودمان یا پایین‌تر از خودمان هستند. (احتمالاً چون کشیدن طرحشان

ساده‌تر است) و این‌طور است که من می‌خواهم در اسباب و وسایلم
بهتر از او باشم و او می‌خواهد بهتر از من باشد و این‌طوری است
که راه را گم می‌کنیم.

راز نوزدهم فرصت‌های من

فکر کنید در یکی از این مسابقات چندین و چند کیلومتری پیاده‌روی شرکت کرده‌اید و لباس خوب و کفش مناسبی هم پوشیده‌اید، مسابقه شروع می‌شود و شما هم راه می‌افتید، کمی که می‌روید خسته می‌شوید و نمی‌توانید ادامه دهید، پس کمی می‌نشینید تا نفسی تازه کنید و مسیر را ادامه دهید، بعد که به خودتان می‌آیید می‌بینید همان‌جا گرفته‌اید خوابیده‌اید!

یا گرسنه‌تان شده و کنار درخت میوه‌داری ایستاده‌اید تا چیزی بخورید ولی آن‌قدر درگیر میوه‌چیدن از درخت شده‌اید که همه از شما دور شده‌اند و رفته‌اند، یا این‌که کنار رودی می‌خواهید آب بخورید که چند دقیقه بعد می‌بینید در آن دارید شنا می‌کنید! خنده‌دار است، نه؟!

کسانی که نمی‌دانند برای چه به اینجا آمده‌اند و دقیقاً الآن می‌خواهند چه کار کنند و به کجا بروند، همین‌طور از وقتشان استفاده می‌کنند و البته وقتی که می‌بینند به آن‌جایی که می‌خواستند نرسیده‌اند، نمی‌توانند زمان را به عقب برگردانند، همین‌طور که نمی‌توان در آن مسابقه پیاده‌روی به بقیه‌ای که از ما جلو افتاده‌اند، گفت که برگردند! چون ما مثلاً حواسمان نبوده و شما جلو افتاده‌اید و حالا برگردید تا با هم شروع کنیم!

چه حسی داریم وقتی که در آن مسابقه اینقدر عقب می‌افتیم؟ حتماً ناراحت می‌شویم! همان‌گونه که در کلام پیامبر است که فرمود:
«از دست دادن فرصت‌ها موجب اندوه می‌شود» (بحار الانوار)
زمان همین‌گونه است که مثل آب رودخانه بگذرد، اما نکته‌اش در این‌جاست که زمان از ما می‌گذرد و ما در هر زمان از عمرمان به

کاری مشغولیم، حتی اگر خواب باشیم نیز به خوابیدن مشغولیم!
همه کارهای درستی که انجام می‌دهیم، در همان وقتی اتفاق
می‌افتد که می‌توانیم آن وقت را کار نادرستی انجام دهیم.
به همین دلیل است که فرصت از نعمت‌های الهی است و درباره
نعمت‌های الهی سؤال می‌شود؛ همانگونه که پیامبر فرمود:
در روز قیامت هیچ‌کس قدم از قدم بر نمی‌دارد تا به چهار پرسش
پاسخ دهد: از عمر او سؤال می‌شود که در چه چیز خرج کرده،
جوانی را در چه چیز صرف کرده... (نور الثقلین) و از حدیث این‌گونه
برداشت می‌شود که فرصت جوانی نعمت مغتنم دیگری جدای از
عمر است، زیرا علاوه بر این که از عمر سؤال می‌شود، از جوانی نیز
سؤال می‌شود.

راز بیستم بازیکن‌های به درد نخور

در یک بازی مثل فوتبال همه باید برای تیم بازی کنند و نمی‌شود که بازیکن دفاعی برای خودش هر کجا رفت، برود، دروازه‌بان برای خودش بازی کند و بازیکن خط حمله برای خودش هر کجا خواست شوت کند.

آن تیمی می‌برد که هر کدام از بازیکن‌هایش نقش خودش را بفهمد و بداند که با تک‌روی به جایی نمی‌رسد و تیمی تیم می‌شود که بازیکن‌هایش با یکدیگر هماهنگ باشند و تا بتوانند خوب پاس‌کاری کنند.

فوتبالی‌هایش می‌دانند که بازیکنی که توپ را دو دستی می‌اندازد زیر پای بازیکن حریف فقط به ضرر خودش کار نکرده؛ بلکه همه‌ی تیم را به دردسر انداخته است و اینطور بازیکنی نبودش در بازی بهتر از بودنش است.

در حدیث مشهوری است از امام رضا علیه‌السلام آمده است که اوقات خود را تقسیم کنید و یکی از آن اوقات وقتی است برای «تفریح و لذت بردن از نعمت‌های حلال»

و در ادامه همین حدیث است که فرموده‌اند این زمان شما را یاری می‌کند در انجام دادن وظایف دیگر که می‌شود: امرار معاش و عبادت و ارتباط با دیگران.

حالا اگر تفریح‌مان - که قرار است به عبادت‌مان کمک کند - را درست انجام ندادیم نمی‌شود انتظار داشت که مثلا نماز باحالی بخوانیم یا روزه‌ی درستی بگیریم.

وقتی که لذت بردن ما از طریق حرامی باشد، نمی‌شود بخواهیم که مثلا معاش ما حلال باشد یا وقتی که ارتباط ما با دیگران هی

قطع و وصل می‌شود و می‌رود روی بوق اعصاب خردکن اشغال شاید دلیلش آن است که آن خط ارتباطی ما از جای درستی تامین نشده!

این سرگرمی غیرحلالی که داریم همان بازیکن است که در زمین فوتبال توپ را لو می‌دهد و همه‌ی بازیکنان دیگر را به دردسر می‌اندازد و اینجا ده بازیکن دیگر هم که به دردسر می‌افتند هم می‌شود همین سه بعد دیگر زندگی.

حالا اینکه چرا این بازیکن مان توپ را لو می‌دهد دلیلش این است که فوتبال بازی کردن بلد نیست! مثل همان کسی که از راه غیر حلال برای خودش اسباب سرگرمی درست کرده این آدم هم بلد نیست. آدمی که با مسخره کردن دیگران تفریح می‌کند تفریح کردن بلد نیست! آدمی که با قمار کردن بازی می‌کند بلد نیست بدون قمار کردن از بازی کردن لذت ببرد! آدمی که گوشش را از صدای حرام پر کرده بلد نبوده از صداهای حلال پر کند! و همه‌ی اینها به دلیل شکر نکردن نعمت‌هاست. شکر کردن نعمت یکی شکلش هم این شکلی است آدمی نعمت‌های خوب خدا را بشناسد و بخوبی از آنها استفاده کند.

ما که بلدیم از نعمت‌های خدا استفاده کنیم. ما که نعمت‌های خدا را می‌شناسیم. ما هم نمی‌خواهد بازیکنمان را اخراج کنیم بهتر است یار یازدهم‌مان را نگه داریم و بازی کردن یادش بدهیم.

پایان این دفتر، پایان حرکت شما نیست
آغازی است که باید قدرش بدانید
برای یک شروع مردانه.
تا آسمانی شدن

چند ورق حرف‌های پسرانه از نیازها و
رازهایی که باید دانست. از احکام
شرعی و اخلاق اسلامی.
تا نزدیک شدن به آسمان. تا آسمانی
شدن...

ویژه طرح نشاط مهنوعه



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی